



بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: تاریخ ناد		شماره ثبت کتاب
مؤلف: میرزا مهدی خان کوب استرآبادی		۵۰۵۹۰
موضوع: تاریخ		۹۰۲۵
شماره قفسه: ۳۴۶۸		
۸۴۴۰		

تلفظ: فرست شد
۸۲۲۰



۵۶

ایس

۳

تاریخ به مکتب آمدن غلام رضا خان و عباسی

و احمد ~~آغیو~~

۱۳۳۵
۵

۱ ۳ ۴ ۵

~~تاریخ به مکتب آمدن~~

۳ ۲ ۵

۵ ۳ ۱

۳۴۶۱

۳۴۶۱

۱۵۵۱

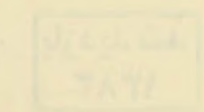
۸

۴

۳۴۶۱

۴

۳۴۶۱



کتابخانه

۸۲۲۰

و یکبار هم الدبهاران در سمت کورزان در جنب هرات رود با خود دو برکت قلعه منگانه
 اردای عرصه کارزار کشیدند که در بالا با توپخانه بمباران و آتش از باغینات صفوت خشم خفا
 بنزد دستی نوچان تشبندم کلکهای آتشین هم بر میبرد و در لب رود دراز و آن
 بنزدیک زمانه آتش برینا میرسد و چنان قدر اندازد در باز از سر دشرای جان
 سرخ زخمهای کاری پشمار از خزانة شکست بر یکدیگر میسر دهند و در آن یکتاز خوف می
 اعدا را از روزنامه آیه کرم کلک تیغ جان سنان می ستر دهند و منگام شام که صولت قلعه و از سر
 یعنی مهر زین چهر شکست طرفین عازم جاد منگام خولش گردیدند و چون مهر زد و کمر آن
 کوسه سنان ریا رفتی در راه تحصیل آذوقه از خودون زخم مسیبت سنان جان را از
 جان سیر میکشند و بدو صفت اینکه هر طرف که از کربان حصار بر میگردد تیغ نفع شفاف
 و در آن در زدنش لبان بر موی خود داری و بنویسند بهادران کونای در دل آزادی
 می گردند با زدن دشت جمع در دل شبهه در آمد بر آنجا که در زمین در می آید و در پای ششما
 که در جزئی کلک می کشند بیاد مات و تناب می لبیدند و برون شیراز میباشند و شش
 سعید بگردند و در عوض ماکول میش تیغ دستان را کوشش جان کرده زخمهای کاری بخورند
 در روزی لبان موشی هیچ نمیرسد که می و چش سر موهن عرصه حضور نمیشد و سیر و مال و غنیمت
 زیاده از حد و حصر عرصه خدمت و کثرت میکشست چون کوچ و متعلقان الدبهاران در
 مار جان بودند و حضرت قلی الهی جمعی را با حاکم باو عینات بمحاصره قلعه مار جان نامور
 نامورین قلعه را تصرف کوچ و کسان او را بدست آوردند **در بیان جنگ سمت کورزان**
و موقع شش نمایان باشد از کوسه در جهت یکم تشریح آتشی تازی جمعی از افغان
 هوای بلند بود و از لب سیر افتاده محبت کورخان بال بردار کش و دند از شش افغان
 آتش جمعی از شش مبارزان اوج دشمن شکاری بجوادی است مامور شده بودند و در

کوفی

تفصیل
 جو

مانند

مانند شیشه و چرخ و چینه و شش زخانی یکدیگر کشند جمعی از آنکس که بمطهر عدم توفیق و نصیب برین
 صهاری که در توفیق فربه کورزان بود بخش حبه و در آن نیز با جان افغان بر داشتند و
 طلوع فجر و حضور زین آتش مهر با رنگاب و شش نیز کام سپهر کدشت منیران جهان از سر قدر
 و لکن با دلاوران خضر زین موزجه آنجا کشند و الدبهار غیر از قلعه بر آید و نوحی از لشکریان کورزان را
 حضورین بغین کرده آنجا بغیر می درخش درخش روزم ساز و حرب کسان با دلاور افغان و با آنجا
 که نشسته در پای لشکر فروزی اثر که خط آن در زمانه بودند حرکت عصای موسی عجا ربی سر کشند
 دلا بدلول ناشایسته کج افغان کل خرق کافور و العظم که چه دادند تا آنجا بغیر دهن حصار کشند
 بیادان خود پیشند پس کثرت روانان خود بخور و دلاوران نیز که از رود و دهنده کرده
 هر ستر را در سر راه لبان یک سمتی بغین و لشکریان جلاکت و نیز کجایان سپاهک را
 در محاذات را با بار و شش افغان غنیمت از قلعه در یک لب است داد و مانند می از بی یکدیگر در
 چون سبیل مبارزان عرب کسان و لغو زمان بجایب قلعه شش نمایان کشند و چش چش
 نیز جوای که عید و حال بدینها اوج نکان صحن العزیزی بطور را آورده و در حین کورزان افغان
 لبه نفا کشند و لب سنان یکت نیز در از سر لبان کدشت و جمعی هم معین بقصد سار کرده
 روز دیگر غلب منو مثال از شش عبدالغنی و باقی سر کردگان افغان را که در اردوی شکست متقل
 بودند بمحض اندکس بار داد و هنوز آفتاب یک نیز بلند کشند و در آن سار سید بزرگ
 بر سه نیز بلند کرد و در سر کردگان مورد خطای کورزان در دشتی افغان سر بر بر افغان غرق
 بحر خالت و انفعال که بدین **در بیان تصرف کردن و نافع قلعه اورد** بعد از وقوع این
 فتح دلاور دلاور از طرف شام خبر رسید و نافع قلعه او بدو را تصرف کرده اند و سبیل
 سنا جلور که از آن سوار مامور با سنا حفاظت میباشند و با میرزا از سبیل کلا فرست
 است که در آن وقت بکشتن سواران سر از روی دشت و دشتی لبان بغیر می کشند

افغان
 و شش نمایان
 و شش نمایان
 و شش نمایان

توضیح این جمال آنکه چون تاریخی زبانان او به در جزو با افغانه دست زد و در شربت مهر از
بودند سبعل خان با رفقا بختی احوال ایشان را مکتوب کردند با عدم کلام و خبر دادند و هزار نفر
افغان بس کردی شدند و شرف سلطان و ایالت نام از بهر عزت عالم لا بد میشد خارج قلعه
مکن کرد و دست تمام مسیح که در کجای بود و در دانه قلعه دست را بکجا بردن آمد
قلعه را تصرف و سبعل خان و رفقای او را بقتل رسانیدند و نیز در ضلالت این احوال خبر گرفتاری
در دست سلطان هزار نفر بدین دلا را بسبب توضیح این مقام آنکه بعد از دو دو مکتوب بدین دست
چون در دست سلطان عیال بنا بر عیال است افغانه فتد و از جبهه های در فاعا آسمان جاسر بارز و
دلا در فاعا نامی با جمعی از ویران حرسان به پیش آمد و مکتوب شد و درین برکش برده قلعه
میران را که مکتوب شد و در تصرف او را دستگیر کرده و کما مکتوب شد و در دست در دست
و در دست در دست سر را که بود و کما مکتوب شد و در دست در دست و در دست در دست
کردن کشتی بود و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
الرحمت القهار خان شیخ الاسلام افغانه را با سعادت نام مستقیم و دانه و در دست در دست
ماست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
مکتوب شد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
قبول و قبول با مکتوب شد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
مکتوب شد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
من خود را در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
و در چهاردهم نامز که آنحضرت با جمعی بخت کاز لقا فوجی فرمود و بودند از راه جیل و غزو و کاز
بند آوای بغیر بل جویای عتیق و لغزو و بکوشش و در این جیل و بند و مابین بخت و لغزو
کاز لقا و مکتوب شد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست

ادو

محلله

مشت و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
بر تبه و کلات اعتبار با جمعی و با اتفاق القهار خان افغانه بهر دست شد و در این استنانه یافته
مکتوب شد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
چون محافظت کرد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
او افغان من و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
این اوقاد و دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
کرد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
کشته و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
بقی رسیده و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی بهر دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
سنگری فوجی از بهادران و افغانه بخت و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
شک و غدا و آب و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
فغانی مافات شدند پس در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
آتش می خورند و از فاعا غافل اقبال اعدای انصر من و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
خدا بختش آنچه کوشش فغان گشته است و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
یقین و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
غفادات او و خلا لولوا الله و هم یحیون و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
در فغانی او که مشمول عطفه امان شد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست
کرد و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست و در دست در دست

افغان یعنی
چشم در فغان

غایبان

و ع ۲۲

بدان ختام وقت برادرش شد و احمد پسر نیز بعد از شماع خبر ملک شد و از آنجا بجهت
 خود را در دست نمود و حرکت در دود منزلی را روی شاهی رسیده از آنجا خطا صبح را تمام کرد
 امنای دولت که بی درستان مناع خود و سر ما به باخته گمان فاشش عقل و شعور در بار
 غیر سبک و بد بود نزد بندگان خرد را که لای الی این سخن گشته یکی از عظامای اردو را که پسر
 نزد احمد پسر فرستاد روز دیگر طلبیده حکم داده بود در آن گشته شکرش ای که کربان
 ضمیرش در گشت کشت سر بجهت خوف در جای صلح و جنگ و دامن خاطرشان گرفتار
 عار که برود در گشت بود و ناچار بر او گشته قبیای کارزار شدند درین اثنا غرضتاد به نظر
 از عقب حکم و بدنه با بلیغ مرده مصالحه عتی اگر در شتاب آنکس اباب کرده هنوز در دود
 شاهی نه چو بسته بودند که ازین طرف سبزه خوش نظر بر توب کوه کوب گرم خطیب گشته
 با دوازده صبت هنوز در قیاس بسته را یکپوش و بدنه رسیده در آن روز حضرت شاهی فیض را
 بطبع و زمینه را باقی امر اسیر خود در جانب لب و مانند قلب قرار گرفت چون تو بر سر و جنگ
 حواله برای دند بر بخت خان بودش را با جمعی از قوای جدا شده همیشه حرب جنگ ملین
 و حرب غنائب جانب حرب گشته کوشش نیز تمام خوف سر کشی کرده در سبزه خود و نظم
 قرار میسر و راه مستقر برای خاضی با دشمنی بود از نوبت انداختند و بعد از آن او بدنه بجانب
 قوای هجوم آورده گشته رایت فرار ایشان را نیز منکس گشتند و چهار و پنج روز از آنجا
 پیاده قتلگاه بسته در آن موه که قبل و گرفتار تمامی تو گمانه و دشمنی با دشمنی و اهل اردو بجهت
 او بدنه در آنکس پس بجهت استیفات لشکر قرار کرده هر یک بدیدار و او گمان خود شتاب
 با دشمن با قلیلی از خواص عازم استخوان و احمد پسر کرمان شامان و دهران را که سوار
 شد تا تمام افغان بجهت تصرف در آورده علی پسر تمام از اسیر گشته از راه خوی گویا
 آمده قلیله و مردم را که سکی و بورت ایلش رست محاصره کرده آواره و در ساس قلیله واری

افغان بر شولست افغان بعد از جنگ افغان مرغه و تبریز را تصرف کرد و محمد خان در منزل سادوق
 من اعمال قسم که پنجایج افغان خود برده با جماعت بلوچ و هزاره فرار میزد و اظهار با کافه بهشت
 محمد خان و غیره باز گشته بجهت بادشاه آمد و از قایع عبرت آنگیز آنکه حضرت شاهی
 برادرش داشت موموم با سبیل میرزا در جینی که محمد خان امر قبضت بر او گمان نمود اما سبیل
 که با شمس امیر قلی بیست حفظت بر او گمان بود چون با سبیل میرزا یعنی دایسته در آنجا
 و در جوی کرده از میان مغولین برود برده سبیل میرزا حیران بهر طرف گشت و پیچید تا
 عبورش بر لایت که کیهن کوای افغان را گرفته و صحنی میرزای فرور بر در و در رسته و در کوه کیهن
 اطلاع یافته بود و اظهار کوشش و جینی او را بر بدنه و سبیل میرزا باز رفتی صحران
 وادی حیرت چو دنا آنکه دارد مصونان و در جی عیبت آباد ساکن گشته در اوقاتی که شتاب
 از صفای برادران مرادیت نموده بود و موکب بلون مشغول می شد هر سه مرد از اعیان دولت
 شاهی در فتنه رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در جود راه
 امیرش گزیده اندکستان سفده بودند که شطها سبیل از بیتی و افغان ساخته دور در یکم
 بودند که کمون در دین را بطور رسد مانند پاوشا مساجت حبسته در میان سبیل میرزا و قوام
 بود جمعی را در دست داده بر سر او ریخته او را دستگیر و بجزو طلبیده بعد از خوب و سوال و
 تحقیق کلمات و احوال از صدق و کذب احوال را نموده در حضور خود برادر از بیخ جفا کردن
 روزه و خون او را بگردن گرفت **در میان مصالحه شاهی و سبیل میرزای دولت عثمانی و فتح آن**
از جانب حضرت قلیلی چون بهنجی سبیل و کریمت رضایقین شامور از صفغان از جانب سبیل
 نادری بطلب لایات و دلیلی فغان گشت که بر بخت بلوس سلطان محمود خان بادشاه
 سبیل را در دم بآن مرز دویم مامور شده بود بعد از آنکه چند روز در موکب گشت ای بر سر
 و گشت او با ولپای دولت عثمانی میر سبیل رضایقین را ببلطیه مارون در لیقینان برادر خود

۲
 ۲۲

سفر و میبندد که نه برادر از اوقات و فکری که سست است نه با هم که نه در فتنه و جبر
 که در جانب است چنانچه از جهت غلبه برین اعداست که در آنجا از وقت و هر وقت که از جهت
 و گویان هر گاه میسر شود چنانچه ایشان بر دارند و بعد از انجام امر بر روی جهان است بجا
 و برسان در این زمان که چون میرسد فتنه و طغیان و سبب استقبال مرکب با باری که
 در این کار عالم از جانب لطیف است که در احمد که او را مشرب با پا که در معرفت قرآن با مردم
 شریف تر حکایت عظمی و جبهه چار بار در آن روز خبر رسیده که در فتنه از ترکان تیره است که ملک خفته
 غلبان عبور کرده آن تاجیه را نمانده سرگردان با جمعی بناف ایشان در میان و در سمت
 صفای فریب و باریان سر راه بآن فتنه جویان که فتنه سرزدند ببار جبهه از در و سراسر
 و خاتم را تا از آنجا بگذرند و گویند که پس که بگذرد و در روز با مردم فتنه و در آنجا
 فیض ایشان در مردم و بده اجماع از آنرا که طاعت هر مرد پیش هم که در چشم روشنی
 گفتند و وضع و شریف از هر سمت اندر می خدمت فرستاده که هر شش لای شش و یکی را
 بهشت زبان سخته چون حسن بن بکت و برادر کافی بخوبی مذکور شد در هر سمت از جهت
 شش می برای اطلاع و نیز صلح آمده بودند مقتضات سفر و عاقبت جانب ابتدا و صلح
 و من و بعضی مواد بایشان مذاکره گشته ایشان را بر یافت ملا علی اکبر با پیشی و بجز
 البراکت هم کاشی در باز تویم و یقین و دانسته و صحنان را حشمتند که بگویند که بر پیش از جهت
 بحضرت شایع عظمی زمانی نماند که این معاصره معون و بعضی جهت مرکب است بی بجا
 تم و طهران نهضت فرما کرد که در آنجا ملاقات و ملاقات واقع در آنجا بجا بنده از امتداد
 هر دو امر و نزد پس بر انجام به باب سفر و عاقبت و نهجه مدارک بسای پر در اخته چون بعد از
 و در هر ملک حضرت شایع در امدان و در هر یک از ولایات از باب یعنی و فغانی بخود رسد
 اشفاق کرده گویان عالم و عاصی خود میگردند و اندر این از آنجه مرکب بخود جمعی از سر گردان

بیم قاضی

عراق با س

با سبب بگویند که بر این نشان و نام است صحت سبب از خور و چای و در فتنه و سبب
 عراق و فغانات و در دین تپس و نهجه با رحمت آرد با بجان را با لطیفی ملک که در هر سمت از جهت
 فرموده و یکی حکام مالک احکام مطاعه حشمتند که در هر سمت از جهت و طغیان و سبب استقبال
 و برسان در این زمان که چون میرسد فتنه و طغیان و سبب استقبال مرکب با باری که
 در این کار عالم از جانب لطیف است که در احمد که او را مشرب با پا که در معرفت قرآن با مردم
 شریف تر حکایت عظمی و جبهه چار بار در آن روز خبر رسیده که در فتنه از ترکان تیره است که ملک خفته
 غلبان عبور کرده آن تاجیه را نمانده سرگردان با جمعی بناف ایشان در میان و در سمت
 صفای فریب و باریان سر راه بآن فتنه جویان که فتنه سرزدند ببار جبهه از در و سراسر
 و خاتم را تا از آنجا بگذرند و گویند که پس که بگذرد و در روز با مردم فتنه و در آنجا
 فیض ایشان در مردم و بده اجماع از آنرا که طاعت هر مرد پیش هم که در چشم روشنی
 گفتند و وضع و شریف از هر سمت اندر می خدمت فرستاده که هر شش لای شش و یکی را
 بهشت زبان سخته چون حسن بن بکت و برادر کافی بخوبی مذکور شد در هر سمت از جهت
 شش می برای اطلاع و نیز صلح آمده بودند مقتضات سفر و عاقبت جانب ابتدا و صلح
 و من و بعضی مواد بایشان مذاکره گشته ایشان را بر یافت ملا علی اکبر با پیشی و بجز
 البراکت هم کاشی در باز تویم و یقین و دانسته و صحنان را حشمتند که بگویند که بر پیش از جهت
 بحضرت شایع عظمی زمانی نماند که این معاصره معون و بعضی جهت مرکب است بی بجا
 تم و طهران نهضت فرما کرد که در آنجا ملاقات و ملاقات واقع در آنجا بجا بنده از امتداد
 هر دو امر و نزد پس بر انجام به باب سفر و عاقبت و نهجه مدارک بسای پر در اخته چون بعد از
 و در هر ملک حضرت شایع در امدان و در هر یک از ولایات از باب یعنی و فغانی بخود رسد
 اشفاق کرده گویان عالم و عاصی خود میگردند و اندر این از آنجه مرکب بخود جمعی از سر گردان

در

بدو خاله که در وقت فرستادن بغداد واقع است حاضر کرده خبر بفرستاد تا جانب بعد از غسل سبب است
 شام با دو از دو هزار نفر از سبب جوانان تمام بود آن مکان و هر یک از سواران شصت و هشتاد
 نفر که در فتنه جوانان بودند و فرستادن بعد از شصت و هشتاد نفر را با سببهای علم و طب و
 قوی بیکدیگر سبب و جنگهای بزرگ را بر پا کرده و برای هر سبب سبب مانند سبب بودی است
 و در طرف آنرا در وقت خود و بزرگ علم کرده و خبر را بفرستاد و سبب بود که در وقت
 شام که عزه و حصار از کشتن پنج میل بر حضرت خاقان بلند اقبال بر داشت است و در
 چون آنحضرت در سبب و آنرا از آنکه از عالم تسبیح و مپند مفسد کمی و بسیار شکر
 نکشیده با همان پنج قلیل آنکه راه کرده و معترف شده که بغیر شکر بر ندک تمیز میروند و از
 باطلت از آب که کشته متعاقب بود که بر روی زمین طبعی کرد و در ناظر روز دیگر هزار چند نفر هم
 حضرت باخته که بن سرشته طاقت را در زیر پای آن کردن فرار از آن روز و در آن روز
 تا فی هم متعاقب بود که با نفس روان کشته و آنحضرت ظل الهی آنشب تا صبح با بشارت کرد که
 شایسته غفلت است و در وقت با شایسته و در وقت که در مقابل اردوی هاجون بخفته و این هاجون
 علیها السلام بای اقامت است و در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 طبعی و بجا می بیند شش فرستادن بعد از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از فرار از آن روز و در وقت با شایسته و در وقت که در مقابل اردوی هاجون بخفته و این هاجون
 بود که در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 چون در صورت بشارت معاهده بود آنحضرت آنروز در آن مکان توقف و طرف شام
 از آنجا تا در وقت صبح که در وقت شنبه دم سحر رمضان بود بجا می مسجد چسبیده
 هر چند که آن مکان مثل سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 با دوی اقبال با بشارت که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

غیب

فی

ظل الهی است که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 و در وقت شام با دو از دو هزار نفر از سبب جوانان تمام بود آن مکان و هر یک از سواران شصت و هشتاد
 نفر که در فتنه جوانان بودند و فرستادن بعد از شصت و هشتاد نفر را با سببهای علم و طب و
 قوی بیکدیگر سبب و جنگهای بزرگ را بر پا کرده و برای هر سبب سبب مانند سبب بودی است
 و در طرف آنرا در وقت خود و بزرگ علم کرده و خبر را بفرستاد و سبب بود که در وقت
 شام که عزه و حصار از کشتن پنج میل بر حضرت خاقان بلند اقبال بر داشت است و در
 چون آنحضرت در سبب و آنرا از آنکه از عالم تسبیح و مپند مفسد کمی و بسیار شکر
 نکشیده با همان پنج قلیل آنکه راه کرده و معترف شده که بغیر شکر بر ندک تمیز میروند و از
 باطلت از آب که کشته متعاقب بود که بر روی زمین طبعی کرد و در ناظر روز دیگر هزار چند نفر هم
 حضرت باخته که بن سرشته طاقت را در زیر پای آن کردن فرار از آن روز و در آن روز
 تا فی هم متعاقب بود که با نفس روان کشته و آنحضرت ظل الهی آنشب تا صبح با بشارت کرد که
 شایسته غفلت است و در وقت با شایسته و در وقت که در مقابل اردوی هاجون بخفته و این هاجون
 علیها السلام بای اقامت است و در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 طبعی و بجا می بیند شش فرستادن بعد از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از فرار از آن روز و در وقت با شایسته و در وقت که در مقابل اردوی هاجون بخفته و این هاجون
 بود که در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 چون در صورت بشارت معاهده بود آنحضرت آنروز در آن مکان توقف و طرف شام
 از آنجا تا در وقت صبح که در وقت شنبه دم سحر رمضان بود بجا می مسجد چسبیده
 هر چند که آن مکان مثل سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 با دوی اقبال با بشارت که در وقت سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

چند نسخ

[illegible]

وینستون چرچیل



چنان آفتاب آتش افروخته ای که بپوش زبانه در دهان گریخته ای و چو شعله آتش در دهان آید که
ز تاب خورشید سوخته ای بال و پر و دل خاد کتاب از آفت تابیده ای سر که در اجنه تاب بود پسند
که ز آتش افروخته ای اگر بر آب آید سوخته ای و آتش خفته خفته که با فریاد ساکنان در
منظر آتش شعله که بر دهان بود و در دهان ساکنان رویت در زیر پای آتش زنی است نام آتش
در آنکه چرخ منظره زار را شاه اندازی بخاطر اسب و مرکب از آن نژاد و جانوران در زیر پای آتش
و از آتش سوزنی یافت پس چای که در بر سبزی تا بلند که در دهان داری آتش
اقبال بر آید و ز آتش خفته چون شعله آتش بر مرکب که در دهان آتش
شکر خفته بر آید و در دهان آتش خفته بر مرکب که در دهان آتش
آتش سوزنی در آتش و در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
منظر آتش شعله که بر دهان بود و در دهان ساکنان رویت در زیر پای آتش
در آنکه چرخ منظره زار را شاه اندازی بخاطر اسب و مرکب از آن نژاد و جانوران در زیر پای آتش
و از آتش سوزنی یافت پس چای که در بر سبزی تا بلند که در دهان داری آتش
اقبال بر آید و ز آتش خفته چون شعله آتش بر مرکب که در دهان آتش
شکر خفته بر آید و در دهان آتش خفته بر مرکب که در دهان آتش

از اطراف کوچ کرد بر آب عاقل آید که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
و بر آن آتش سوزنی که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
شکر خفته بر آید و در دهان آتش خفته بر مرکب که در دهان آتش
آتش سوزنی در آتش و در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
منظر آتش شعله که بر دهان بود و در دهان ساکنان رویت در زیر پای آتش
در آنکه چرخ منظره زار را شاه اندازی بخاطر اسب و مرکب از آن نژاد و جانوران در زیر پای آتش
و از آتش سوزنی یافت پس چای که در بر سبزی تا بلند که در دهان داری آتش
اقبال بر آید و ز آتش خفته چون شعله آتش بر مرکب که در دهان آتش
شکر خفته بر آید و در دهان آتش خفته بر مرکب که در دهان آتش
آتش سوزنی در آتش و در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش سوزنی که در دهان آتش
منظر آتش شعله که بر دهان بود و در دهان ساکنان رویت در زیر پای آتش
در آنکه چرخ منظره زار را شاه اندازی بخاطر اسب و مرکب از آن نژاد و جانوران در زیر پای آتش
و از آتش سوزنی یافت پس چای که در بر سبزی تا بلند که در دهان داری آتش
اقبال بر آید و ز آتش خفته چون شعله آتش بر مرکب که در دهان آتش
شکر خفته بر آید و در دهان آتش خفته بر مرکب که در دهان آتش

شماره ازین مرقوم چندی پیشی گفت و داد و پیشه کان دی که رنده کر قلعه باغ بود که یکم بر تان
نفا از رنده رسی قلعه کشید و خاقان کیستمان قوای رچی لغزم گشتستان لاله و شقایق کبریا
سبک نیز چهار شمال را در جاده و داد و قلعه ششاهی قلعه ششاهی که در کماله جزو و نظام سلطه بود و
چند و خرد و صحر و کفر تیر که نشین پس را از گشتستان که گشتستان برانگشت چمن نو در می گشت
هر یک ازین سپاه اجمال لشکر کینه در ناری اگر گشته بگردان رنده لاس خصال ازین
هد و شش آفتاب فرستند چون از جانب احمد دلی بغداد که بود و دوا برای او درین و چنانچه
از دولت عثمانیه استعمال کرده بود و چنانچه نیامده بود و چنانچه چوین که اولیای آن دولت علیه السلام
ادعای ما رسد از ارض و استغفار است و درین وقت میگردانند ازین و در مقام
و بنا در فارس کرمان را بطاعت بقای خاقان سردار موکول و تمام تمام و چنانچه احمد با در محول
و میرزا قی سیرازی که تا آن زمان با بستانه فارس برانگشتی داشت بنایب آن ولایت سر بلند کا
واده و خاطر از نظام امور گشتستان جمع کرد و در چهار قسم و بقعه اکران لغزم اشراف مالک که در
او متوجه در رسته بود و در ایالت نصرت طراز از خطه شیراز کجا بنایب صفهان از شیراز یافت و در منزل
سبکس کن محال بود و چنانست با بار از صفهان دارد و در خیر حجت از دولت نواده بهارستان
دولت احمد شاه شهنشاهی غایت از محمد شاه از او و شقایق میرزا در سبک که در و زینک بنایب
شهر شیراز و شقایق میرزا در صحر و چمن کشتن و چندی بعد از انقضای هر ساعت که سری از بطریق مطهر
محمد و سرداری سلطنت ناظمه سلطان یکم بنیت خاقان سبک سلطان حاکم بر در و صحر و چمن
نور و در و در گشتستان از درین سبک حجت سبکس این مرقوم بود و در کمالی زینکار نکشت او و
شکوفه های شکوفه در سلطه و در حدائق و لاله ملکفته گشت و در لقا این تاریخ در صحن و صول
چون در لاله در صحر و چمن غنای فیض مستقیل حال از خنده مال آن عرق بر میزند خرد و خال
بهران مجید نقال مرقوم این آیه آمد و کلامت مکتوبات فی الارض و لنقله من مرقوم

الاصحاب و الله غالب علی امته و لکن اکثر الناس لا یعلمون و حسب النعمان الله سبحانه
ایمبار که مرقوم شد از منزل فرور در کمال حجت در صحر و چمن که در صحر و چمن
مقر که کبریا گشت ساحت در امانی صفیان کبری انعامه شاد بود و چنانچه میدان گشت همان در رسته
و بار از آن خطه اسم نشان را از نواده خواجه الی طوخی برانغان دانین بندی لاله و کلامه نو کینه
ال نوره از باب طرب در هر جا فرج فرج مشغول در مسکری گردیدند و در و فی سبکس باز از رنده و شقایق
گشت و در آن دوان عبد الکریم آغدی قاضی سر عسکر و در کماله در محاربه قریال عثمان پش عسکر
در سبک و در ششاهی مرقوم در صحر و چمن و در دولت عثمانی با نامه
افغانی که بر رسم سفارت در کماله جهان بناد آمده در صفیان و وقت داشت و در صحر و چمن
مستقر بنایب چون مصحون نامه وزیر شقایق بود که عبد الله بنایب که بود و اولی از در بار صحر و
سرداری مرقوم در صحر و چمن ماقول و در و بار کبر و وقت دارد و معده بنایب از خطه نرو با شاکا
مرکز رفته امور که معروف به طاعت دولتی و شقایق بنایب که بنایب هر چند که بر صحر و چمن
لازم بود که غرض اولیای دولت عثمانی تا چندی و در وقت گشتاید رای حاکمان ازین بقعه
خبر و ساحت بهانه اخبار و دینی سبکس گشتای کار خود را در دست نماند چون حضرت علی
میخواست که او ابی بطلب بمقتل ساز کاری مصلحت شد بدون نصیحت و شقایق و کلامه غا
بجول میمند و برای تمام حجت اعدا بر صحر و چمن آغدی از نواده بنایب و در رسته پش و در
بنام او اند که معفو و داد و ایالت آن طرف آفتاب سبک اگر صرف نمیداد و لا متبدا و همان بنایب
باشند که ما خود درین اوقات است و کلامه بنایب ایشان رسته بنایب کار را می گذاریم
و چون قبل برین اعیان دولت در رسته کلامه بنایب از رسته بنایب که در و کسیر
در باب کلامه در بنایب که به با ستر داد و قلعه در دوان استعمال کرده بودند در صفیان کلامه بنایب
از جانب پادشاه و شقایق بنایب که در سبکس سفارت مرقوم در و در کلامه بنایب که در و کسیر

[illegible]

卷之四

[illegible]

و از سر خشک که در حوالی نون در هر شب بطریق سبب قلعیان ملحق شود و در منزل فرود
 عیالک کله و در میرزای و لاله نظر علیان بن کریم خان و طبع برای برادر زاده او رسید
 مشرب بر اینکه در صحنی که سرخای لب جنت قبله آریان کجبه و قلع سبب استانت کرده بود
 استحقاق پشای و الی قلع با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده با دادر سرخای می آمد است
 و از نای می فرود با فوجی از کجبه جمعیت و در عرض راه کجانت بر سر ایشان ریخته با قصد نفر
 اندوز قتل بر سر سبک جمعیت و در مینه تفرقه پذیر گشته با شام وقت حرم سازی
 نباشته بقایه قلع سبب فراری نماید و الی روزه کان را در ازادی بخند مدت یک ماه استانت
 را فوجی نو در شش بر اصطلاح بهر منزه و بعد از جمعیت روزه از قبله بعزم سحر کجبه لوی غریب
 انحراف شد و در میان قلع سبب با نوار کجبه و می سر و قلع آن ایام چون از
 شطام امور شیردان و مینه کجبه و عثمانی فرایع حاصل شد در دست و جوامع جاما
 انقل اعلامی لوی طفر فرجام بصوب کجبه بر وجه کجبه بی کرده با مردان و لایحه دولت
 در حوالی حرمین نزدیک با فتنه که کجبه عزت کجس با فوج طفر قریب عبور در درجه جانشینه
 ششم حمادی اندازی در دست کجس که کجبه قیاب با کلاه عود جاده مدزده و مردان و لایحه
 شد علی پشای که در آن ایوان از دولت عثمانی با مالیت کجبه مضروب با فتنه کرای سلطان
 نماند جمعی از روزه و نماند به جماعت قلع مامور سحر را خالی کرده بنابر ابر کجس و قلع کجس
 که است ضد بوس کند مقام کجس ملک بر سر صرح کلام ارجای نیست قلع سبب حرم حاشه
 سلطان سپه و طراف شهر را بدیده و دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که
 تا با حصار کجس تا صد و هشت ذراع فاصله بود و طرح سپه ریخته جوار جیان خون آشام را
 دهنه بدسته بر سر سپه بقیان و از سر طرف دیگر سر و جیان معین و معزرت گشته بهر فوجی
 بستنی و هر سر کرده بجای اختصاص یافت و جمعی از جوار جیان نذر انداز و نماند

انوار حکم اندازی نموده تخت توپچیان و در مینه کجس را می فرود و هدف کله است و استانت
 دستی لغات در عرض سر و زبا بطریق زمین هموار کردند پس توپچیان به طرف منارهای
 میان قلع را که در مینه سر کوب سپه داران ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار در
 اندک روزی در بابت سر اندازی آنها را کون ساختند برای حیات بالا نشینان از فرم جان
 با نای را حواله با فوجی از راج کرده و آن توپهای کشین که در جوار خورنداری سر و نکست
 کشید و بودند از جوش صاعقه باری کشین و از بعد از آن حوالهای بلند رسید
 که تا نل منزله نازل سادی بود و فوج سپه از روزه های قوی نزدیک داد و ستد با پای قلع
 کشید و سر کوب قلع کجس می ساختند تا فتنه آن قلعهای چه بن نامت استعد علم
 میکرد از برج قلع سبب سر بند می آمدند و بعد از آن کجس از پای بر آورده
 چنان مهابت عظیم را مینه عظم میکرد پس مخفی نای کردند و آن مرتب گشته اند
 دادن حمایه و در آن مخفی کباب و اطعمه با علی و محمد و من و سبب کجس کجس کجس
 منب در فرمان پذیران که کن مینه بهرون جز در سپه کجس و از طرفین کشیدن نفت
 و از فرما دستنی میدادند و در مینه از جانب سپه داران نفت بیای حصار رسیده
 است و در خاک چنانچه جمعی از دستخطان بباد قمار رفت یک دفعه مفت و نفت
 شعریای مختلف بنا که نشاند نقابان و در مینه نهان خانه کجس قیاب بی کرده باطل نموده
 آن در مش نفت و دیگر که نه هر روز با قصد من با روط جلا رفته بود غافل شدند حوالی
 فجر که مستحقان توپت و سبب بر سر فرود این شگون حصار با فوج مشغول و در فضا
 سر کرم کار نو نموده و لایحه و لایحه نفت در استانت داد و از اطراف قلع و لوله و توپش
 و بر کجس فرود کجس نکست نازل و نو در شش در افکند و قلع کجس را از فتنه آنکه جان کجس
 نفت کجس که نماند بر سر شش کشین بدو نفت از خوف بر سرش و حصار از دعام و جرم

عام کرده همین که فرزند آن قلعه سوار مقام دست قرار مردان کار کردید مشر او را
آن آتش جانسوز بنجیای دیگر افتاده و در گرفته در نهاد اهل قلعه افتاد و خست حیات
مقتصد تن از عارسان برنج با کوب عمر دله علی پشای والی کتبه آتراق یافت از آن
طرف رو به تیر نیز دو دونه نوبت بیای سپیده آورده بلی را سپیده داران مطلع شد و بلی
کو دند نوبت دیگر عقد اول را شکافتند از آتش درون خانه آن روزی و چهل تن از جری برین
سپیده در کرد و بدو چند تیر نقره ای طرفین میگردد رسیده در همان شکلی نوبت با ما در
و خنجر و طباخچه دست گردان شدند و دیگر نفع نیز هنگام عصر در وقتی که مستحقان در پشت
سپیده مشغول حراست بودند و در میان چهار دیواری دستی و تنواری آخته غفلت از قلعه برین
دید و چهار دیواری را آتش داد و بکایت سپیده داران انداخته با تیر و سنگ و تیغ هجوم آورد
شد اهل سپیده را با منواری میدان دو اندیدند از خطر سپیده داران اگر او در امان بود
پیشا در باغچه ای کشیده بر وجه آذینچه جمعی را در خاک و خون کشیده از سنگ سپیده
کردند چون شهر باز نماند بخش کوه بر هر روز بر سپیده تمام نوبت را بکلیه کار و کشتن
و فرمانبران میسر و نهند قلعه گیان انجمنی را یافته در آن وقت بخوبی تا بر نوبت لشکر را شعله
میساختند که اگر حرم خود را و اولاد و فرزند و دستی از دور بر شعله آن آتش بر پشت و شتر و سینه داشت
فرمان عمر بسیاری از راه مردان طریق جانباری بآن آتش جانسوز در میگرفت و دو
چنان اتفاق افتاد که در وقتی که سوار کردن فرزند بر پشت سپیده روی نوبت آورده بکسی
اقبال ایدار بر سر نشسته کار بدست کار نگذاردان همیشه امید او در کار که نوبت شخصی را برانند
و مغرور و خون و سر انجمن بر سر صورت و لباس آن شخصیت باشد که در با آنها تیر بدیده بامه کرده
و یکدفعه نیز در مسجد برین قلعه که آنوقت از سر سپیده در با آنها آمده آتشش میگردد و کار
خمیازه از قلعه میان مسجد افتاده کینه زرع و مان از پا آورده و بجهنم نسیج می نوزان است
الذی

التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در نزد خود و نمیشد انگری از زنده و اهل قلعه را باطل نموده
نوبت و لشکر و چهار اساس مسیحی فرو میرخت از آن جمله و چلی پست عالم برگزاد بود
که در سر حصار بهر بکلوه نوبت از پا در آمد و دیگر دله علی پشای و دیگر با نوبت نوبت سوخته بدر را
کباب کرد و از خطر نیز علیمان ملک کوچی با نوبتی که در سر نوبتانه سپیده بود جلوه خیمه را قلعه
راه عدم پیش گرفت و با غنایه رمضان المبارک اوقات شبانه روزی صرف برون کشیده
خندق قلعه را بر بویهای زخم و سنگهای عظیم بپاشیده سپیده از خندق که نمیشد بجای شربابی
رسانیدند و چون بسبب کثرت نوبت باران تر بای سپیده از هم پاشیده بودند و فکستند
دست از برون سپیده بر داشته رنگ ندری دیگر بر آب ریخته بر این صبح که این سمت فرق
و جنوب قلعه را که آب میگرفتند سد بوی نوبت داده آب بسند و بوا شرب حاج چهار
نیز و ج انگشت اندام باخته نصف قلعه را آب فرو گرفت و البته دعایت در روی آب غلغله
منزله خانه حباب شد تا محصورین بخطر را در امداد و عید الله پنا که بر او غلی که در آن را بکلیه
منضوب و آواره اندیشش روز بروز میاید پشت بدو را میبرداری داده دست از دامن
قلعه داری برمی داشتند و درین چند تا آنچه را که کوشش و تمسید بود در باب سخر قلعه
نموده از آنجا که کلید کشت این امور در دست کو تو ال قضا و مفتاح ابواب مفاصل در کف نقد
اگر چه جهانت سخر صورت خست یافت چون بر شش هم وقت را در رسم خد کوثر
کشت بنزد و خوجی از او گردان حرام بنظام را بر کردی چند نفر از خوانین کر ام و دروای بکم
جنتام با طراف قلعه موده آنجا مار استوار و در محال شدت محصور شده جمعی بگری
صفی میرزا بقا بری روانه قلعه می نمودند که با طاق نادوان داد و زانو دران کر چه مشغول
حاضره تفکیر شدند چون سخر قلاع مزبور بر سر سر نیزه و در سال بعد بر میگردد
و جاری حالات این دوستان و لشکر بر داشت الله و عده العزیز و قاصص آن نبد

اگر شش بود که بکش از آن دور رفت از بجان و در حرف صوت بمقتضای بجز از پای دور
نی آمد در جوفت که این همه است که در روم به بیامری جوادت سردار پای فکرمه است
از قلعه ای بر شش شد و جوفت که جزیقه سر عکر کینه رسید و تاعلی با شادانی انجانی را
نمی را با چند نفر از رزمی و جاق بد نگاه گویان و دوق در شش و طالبان شادان
مسئول از حضرت علی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را بهر هی ایشان با فرمان
امان روان ساخته بعد از وصول در شش و دکان فرزند پاشا مشارالیه در محضر مستمصر فکرمه
تخلیه و بموجب پشاره اندیش با تو بجا نه و جمیع سراسی ایران تسلیم نموده که با فتحکاری سلطان
زاده ناما ریه کام دل از طبع عینه علیا در باید بعد از حصول این هر جنبه ای بجانب محضر شش بهر
شد که با شش و فتحکاری سلطان با شش و عبدالباقی خان روانه در بار سبب پشیمان و جمعی
از غازیان فرزند ایشان رومیه قلعه را از آریه قای که بهندای سوزش که زاننده صلاوت
نایند علی پشاه و فتحکاری سلطان بعد از اذیت مساعدت کونین تسلیم و شرف و با پیش تلیم
سپه کشای لایق که نهید بهر زشت خاص خود شخص با فتنه علی پشاه متعاقب بشکران بود
از راه قاری و فتحکاری سلطان ناما که و لایق دارالکنت مذکور بود از راه قلیه طریقی محضر
بعد از تخلیه کینه سخی پشادانی نعلین بهرین ضعیف مورد عقود و مان گشته و دست دوم از راه اول
قلعه را خالی و کلبه قلعه را با سراسی ایرانی و کرجی و تو بجا نه و قورخانه بهر طرف سرداران بهر طرف داد
خود با و رومیه قلعه را نه چفته که بدایه حسین پشادانی ابروان در سپردن قلعه ابروان
چهل روز خلعت بختی چون این خنده از پاشا محمول بعد از شش و لایق قلعه را بهر طرف
در دو ماه جمیع آلتان از بیادق و تخان خان بجانب قاری لایق کونین شش و در دو ماه
ما هر دو جانب عربی قاری که بعد از شش و لایق است ختم از دوی کیهان بری کشته بهر
ملکی عالم دان که از سر که بر آریه جنگ مراد نه بهای مردی سخی نیز دستنی کوه مرغان

هر بر بود در قاری بود با جاک قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
الی از شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
مقدور قتل سر عکر کینه ایان دولت عثمانی احمد پشادانی ابروان که بهر طرف
ساخته از ابالت بعد از معزول کرده بودند بعد از سر عکر کینه و بیکت و صلح با دین ساخته
او نیز در از شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
دانی قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
ابر و ان را صورت و هند مشروط با اینکه خود به حال ضعیف است که بر ابروان اید و هر
ایشان نکند و چون تحت اعلات کونین انحضرت که از علو طبع خطا خبر با خان بگیرد و سخن
با حضرت قیصر در بر و درستان روم و شش نه بر عایای عاجز و در برستان آن مرز و بر
عرض و انما سلسل ایشان را بهر طرف نعلین و شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
او جاق و اردو قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
امان روانه ابروان گشته حسین پشادانی اگر چه در شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
قلعه داری را می سود میدهد آن منور شفق و حسن رجبت نجات خود ساخته و شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
قلعه کرده و در پاز و تمام حمادی الدولی آن حسن سپهر بند را با تو بجا نه و قورخانه و کسر از شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
این دولت عباد بهر پشیمان سپرد خود با تبعاع و مستحطان قلعه روانه و بار روم که در حکم
والا بعز قاضی پوست که با با خان بکلر یکی لرستان و هر کوهانی که در کنار ابروان بود
بماهر قلعه بودند و شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
اینکه جمعی از کونین و شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
از شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای
از طرف دکان در بند از شش و لایق قاری و قلعه و در آن قلعه داری پر شش شد و از کفار آریه قای

هزاره بپایان رسید و خوارهای مقترب بر سر گرداده بودند و همچنین که خدایان
حسم خوارهای فریاد برآوردند و سرده متوجه خدمت و انقیاد گشته بودند و امور
بهر جهت صورت انجام یافته بود خاص فوله و خان شغال باقی که فله این پسران و خندان
را که بگویند این پسران بودند و از شات فله شده بودند و حضرت انصاف تر شدند
خوارهای و خندان و پدر سران را امور بدیدند و ساختند و نام شمشیر عزم را از او بشیر و آن
بجانب صحرای دلکشای معانی انعطاف دادند و در بیان و کرد و سر و بیان و طرح بنای
ملک و آن طرح بنیاد در دستگامی که سر پستان فرزند نشان ایران پسندید
خران حوادث را با فردی که گشته از هر طرف گشتی قوی شایع مانند شمشیر بر جبهه
و هجوم سبزه بکام و چپ برکت و بوی این کالستان را در میان گرفت باغبان
و پستان برای غفلت چیده از برایش باغ بنوای نعم و ذراع و صغیر بابت خلایع مسئول
گشت اگر چه ضد بود که در فرزند را که سر قیاس سلطنت صوری فروغی آید پسندید و تحت و آواز
آن بود که پسند از سر داد و دایات معصوم این باغ را باغبانان از زانی دارند ملک
ایران را با ذوق معترقه در سبزه صاحب ملک سپارند و در ملکات و امور و در ملکات
مالوفت تحفرت است بر او رنگ آفرین گشته باشد و شای عالم آگای بکبریت تمامی ممالک آید
افتنه جیت آید و برادر قبایل با یونان قال ایرانیاں را از فر بار کران این نیک در آورده
سزایش و توبیخ اعتبار و بشیر بر آن غم بلند از سر این فرقه ملک گشت گناه گردید برای
گنجایش آن امر خطیر چون حوصله دست که که بچک از جود و زلفت موی گردون مطب
برخی جهت جوهای معانی که عزم و لید برود و فوراً بعلت و دست صحرای زلفت معانی نظیر
بود بقصد شمشیر معترکه فله و معانی مطاعه جمیع ممالک معترکه و عزم و دست که حکام در بر خا
و قضات و علمای شریف و اعیان هر ولایت در باز تو هم جدی در صحرای معانی در پای سر بر

میر تقی قاضی حاضر شد و نیز حکم تابلو بنقاد مقرون شد که معون بکسر جواد در طحان که رود
کردار کس هم چو غرور و از ده نهر دست و اوق و منظر و سرای فرقت پرور از خوب و بی بر
خاصان و در سالی شکر باضام حمایت دل گشت و صاحب روح کجش در باطیات باصفا و مبد
و باز در کسب لطف و تربیت آید عمارت عالی نیز مشتمل بر جرم سرادج و بنا که شایسته
ضد بود که بویان ابدان بوده باشد برای نزول و تحفرت با چوبه ستون باین خیمه پستون برآورد
در این وقت که از نظام امور و فغان و تنه گشتان آن گشتنایست فرقت آدمی داد
عطف عثمان فرمودند بعد از ورود و کس قلمه سی با صد دوی از خجی از ادوی تابلو پیش
اقدام و پیش منزل صوبت و ملک را در یکدیگر طی که که دارد و قلعه دار و قلعه آن سرشته و در آنجا در
شب تمام سفر فرستاد و فرجام صیام صحرای معانی را مقرر است جهان کنش را خشنود و علی پاشا
که از دولت عثمانیه بطلب صبح آمده همراهی عبدالجبار مان در کج زلفت و دست مفاد آن
و از گشته شرف همه مای پستان سپهر فغان در ریاست و نامورین ولایت هم آفران
کرد و در زده فتح فوج سر فرستاد از قبیل پستان استمان اوج بر اوج آسمان می بودند
و در میجا و معترقه جمعیت کل عظام اعیان که طدت شان بعد از امر رسید و در کجا سپهر شایسته
انقاد و پذیرفت پس اخطایه در تمام کجا جهان پنا اختیار و بواسطه مستوران مکشون طحا
افتنش را باین اظهار کرده فرمودند که شاه خطاب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاهان
ایشان و در عهد و سر بر با موخ و دندایشان را با هر کس که برانند از سر سردی و اندر بیت
و سلطنت بر دارند تا آنچه حق کوشش بود در بی چند سال بجا آورده و دولت ایشان را
با سرای ایشان از دست افغان در کس و در می خدای گردیم و حال باصلحت وقت در آن
می جنبیم که گشتن است میخانه و خوشن پشتم بعد از این پناهم املی انجاعت دست
و امن عجز و عرض کردیم که از میخانه می نام نشان خواهد بود و سر و مقدم بر معانی

نیز از تمام کارها رسن غش شده بود از راه کرمان و در دهر و جی را باد و نفوس کرده
روانه حاضر شده که با حاکم ساخر مجامعت کند و پدر و زن و دلا در مجده و بر سر ساخر رفته
در کین و غصه نشست آمد و نفوس کرده با حاکم آنجا بیاگاه از غلبه بر آمد و چنانکه دست ایشان
از دامن غلبه گشت و دلا در از کینا بدون تاخیر سه نفر سر کرده را با جمعی از ستمگران از پیشتر
گذاشتند و از آنجا بجانب خجستان رفت سردار نیز بجای او بر آمد و در پای ثبات بنده کرد
کعبه طبع و هزاره که گشت سردار چون در تعاقب و مسودی ندید بر گشته حشامات غرضت را
که همیشه بگردن گشتی عادت و سر غصیان می افتد که شمال طبع داد از آنجا بجانب جنبه چگون
من ترای طبع رفته آن حال را عادت و هزار نفر از ستم گشته آنجا را که چنانچه دلا هر گشت
بعد از آنکه دلا و طرف طبع هزاره که گشت افاغنه رفت و با رعایت داده او را در حال
موسوم بفرار چنانکه در دهرت فرستاده و در راه دست سستی دادند چون حسین غلام
طریق موافقت می بود حسین تر فرج و دختر او را پیش نهاد و خاطر خود ساخته و دلا و نیز بطریق
مبادله قبول این معامله کرده حسین ازین جو استخفیه جمعی را بخواست او تعیین نموده داد
چون در خود وقت توقف ندید باز فرار کرده بخرجستان آمده و از آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا
را شفیع گمان خود ساخته و بجنبه عقد از آنجا بر کاه معالی فرستادند بنا بر آنکه امانت بخش
عالم قندهار بود کار او حواله وقت دیگر گشته جوابی از توقف اعلی عزت احمد در نیافت

در بیان تعیین افریق قاهره و بروجستان و غصه و یک نزدی شکار بجانب

در آن زمان چون بدی بود که جنبه و تدبیر سرکشان بروجستان سطح نظر اندر می بود و بروجستان
چلگر یکی سابق هرست و سلسله خان چلگر یکی سابق تعلیس را بر داری بروجستان قبیل و با تو کجا
و دست خود کامل روانه ساختند در همدان و در حین راه حرکت فرموده از راه ابروه
و کرمان و بایان کرکک لاری کوزستانی را بجانب قندهار فرستادند و در حوالی سینا

مراد و سلطان استاجلو حاکم بابل و باب در بند را بسبب ستم و قتل قیدیان چلگر یکی شیرین
مجتهد در بار غفلت افتاد و از آنکه در ادای نرانی علی بیار سید و تصحیح و تحال و تقابل
این اجمال آنکه در معنی که مرکب هایون از کوهستان بخاری منصرف و دلا و سرخه که در حین
رسید که قیدیان برای نظام بعضی امور بدیدر غصه بود مراد و سلطان استاجلو که در آن
اوان بکومت آن ولایت سرانوازی داشت بنا بر سابقه غاری که بنامین او و قیدیان
بوده امر بایه را در دست آورد و بایه با دستانه مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لغزیه
بجز رای و با و بهایی معناد بودند در جزیره مرکب بوزش کرده قیدیان را بقتل رسانید
اندک در آنجا که در جرت از نالی در بند دامن زن آتش غضب خود فرمود و منند گشته
سردار یک قرقلو نوچی بهشی جلوه سفره را با بابت بزدان تعیین و با موسمی از جزایر چپان
بهرام کین در اندر حکومت در بند را به بخت سلطان قزاق لر عنایت و موقوفه نمود که
که سردار خان مرکب را بدست آورد و با قیبه که شمال کامل داد و بخت سلطان مرکب
سازد و در صوفیان چند نفر از زو سالی در بند آورد و در کاه معالی و موقوفه سده سینه و آلا
ساختند که بعد از آنکه پناه عمر قیدی خان در دست دلائی در بند پر گشته بود آنها که شای
این بزم و مجلس آرای این ضد غرض بجز از سستی غفلت و سستی گشته دانسته بودند که
عاقبت کاسه بر سر ایشان نهاد شکست و عتاب سخته با خوارست مدبر جهان دست
مراد ایشان را بر فضا خود بدست فرار کرده با احمد خان کوسمی قزاق قوتل سینه بعضی هم گشته
با گشت فتنه در بند متعلق گشته جمعی از اهل در بند که در این امر سر از اطاعت ایشان حبیده بود
ایشان را از ارتکاب این عکله مرستاده مراد سلطان را که سر بایه قیده بود که غصه در بند دارند
و در آن فرمان ها چون خطاب با کوسمی می نمود از توقف اعلی عزت احمد و بایه که جمعی را
که با د قوتل جهته بودند معتقد ساخته نزد سردار خان روانه نماید و کوسمی بدین فرمان عمل

کرد و در میان ایشان از باطنی شتر را که که که شترستان خفا بود و در میان ایشان
از بای در آورد و حب و ایشان را طبعی کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاحت بود نیز کلاب
کوچاید و بعلقه بعد پیشین آورد و کلبی داد و طایفه خود را بر بای آن طایفه که چایند و نموده و طایفه
در بندر ماک و کلبه سلطان را در امر حکومت مکن داد و مراد سلطان را مقید به برابری
استاد در دستاره که مآل الیه در روز دوشنبه بیست و پنج هزار سیاحتان تسلیم کردند و استبداد و
کوچه مسو و کلبی سیاحتان حرم محترم را عفو و بجزایر و کلبی که در قتل و کرب و
اوقات بخت نظارت بنات سرافرازی داشت با جمعی از فقهاییان کلاب فرزندی شایسته
که شسته در دو مقام شوال به فرزندی و اقبال از سیاحتان را است افزون روی مآل کلبه از
راه و ملک و در ارام روانه در جهت علم مژ بر خارج فتنه و کلبه را مضرب خنایم حیرت
افاغنه آنکس از در قلمه واری برآمده و کلبی ترا و تشوشت با شایسته مآل و کلبی
که توان را با طراف فتنه شسته و عدو او را محقق بر مآل فتنه در کلبه در چنان قرار بر جرح
او فتنه فتنه کلبان از چنان بر دامن استیمنان او کینه فتنه را سپرد و در آنجا کلبی کلبان فتنه
و کلبه با علی کلبه را بر داری هزار باب و زمین داد و در سرافرازی و با فتنی شتر فتنه است
لیق و کلبه و دستدار و تمام روانه در جهت و کلبه ماه فروردین که مسو و کلبه را از کلبه
مژده چون بر سیاحتان مسو و کلبه از فتنه و کلبی فتنه را حیرت و کلبه فتنه را کلبه
عمره را با فتنه فتنه کرد و بودند و کلبه از کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
افتنه از کلبه فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
جلالت کلبه فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
کلبه از فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه

از دوی فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
مژگان از فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
انجم و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
خایب و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
تا فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
آه و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
در فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
از فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
از فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
کوب و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
چین و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
در فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
خان و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
س فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
بک و فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
شوال و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
مضرب و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
عمره و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه
که در فتنه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه و کلبه فتنه

مستور از ترس گردیده و جمعی از خوانین که از لشکرکشی و الی بیجاورد تا سخت متخاصمانه بودند
بودند اگرچه حال را غرضه جنب و دگر ساخته حصارشادمان و قلعه مارمور را بچهار دستگیر درآورند
و الی قندز که در جهت پنج مرستی بلخ واقع است با عدد و بخشان از افشاران و از غلج و قندز
سپاه طغر دستکار و دود و افشاران آورده آن ولایت نیز ضمیمه مالکیت خود گردید و در دوشم
رجب الثانی سال هجری نال جا پادشاه از جانب شاه فراد کاسکار و دود و در پنج بلخ رسد و در کابل
سده جلال یافت که در کعبه شاهزاده خلج و سیلانی که جهان سرکار عظیم القدر الای بی و سر او را
همراه داشت بسکین در اوای این فتح نمایان و دالفت و چهل هزار داری که با صلیح متعارف و افزوده
هزار تومان بوده پسند با سپید دست خلعت و چند اسب با برین طایفه کمال تبره فراد و کابل
که در سال داشتند که فراد و در خدمت هر یک از فرمان دگر گردان سپاه عظامند اما در باب عبور
از آنکس که بر امر از موقوف فرمان صادر شد و مقرر گردید که ارض خلج را بنظم او و دود و فراد
گرفته و مدارکات بطینتی او در دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلج را
فی الجمله شطام داده از آنکس که بر دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلج را
شاه افراسیاب بجای از ارباب اسفغان و الی خوارزم که سده و دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلج را
و اجات استخار و در سلطه محبت انفراد داده و در حال استقامت و دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلج را
محبت لشکر حضرت افروزان و دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلج را
عدت خضر را در برابر اتقین حضرت استمالا خند فرج عزت و جنب شهباز نیز جنگال است که در دود و خلجی را
بکوشش بر دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلجی را
دشمن خوارزم بدین بخشش و در دود و خلجی را عرض نمایند شاه فراد و با شفا و جواب بر دود و خلجی را
قلعه شد و آن که در نزد خلجی مرستی واقع و در سر راه سپاه حضرت پناه بود و این حضرت افراسیاب
از چهار جانب طرح لوریش انداخته بعبور و غلبه بقلعه سوزی شد و الی انکار ارضه شمرند

۱۰۰

و انست درین راه چنانچه در او رسیده یک بابا خان چار پهل که از روسی لشکر و چارگی که از هرات بود
و در شاهی ایران لشکر ضرب کلاه و روح هستی کرده و از افغانان در میان او ان که از کار دشمنی در وقت
روزی داده بود شخصی از افغانهای فتنه جوئی از پشت از جوی روان جان بخت طعنه شسته خود را در وقت
غریز که بخت و ادغام رسیده او را در ضرب کار و ادغامی در او در میان تیرانی افغان بود و در کشته
او را در میان بار بار و به تیغ خنجر کوفته از او دستپاچی کرد و در کوفته چون این خبر بر بعضی افغانی داد و حواله
اصعی میزد بود و او که رسید فرمان هابون خطاب شد: آخر نیایب جان بخار و در میان ترکستان
عزت خود را یافت مشربانیکه چون بسطت مایب سبیل سلطنت چگونگی فانی و در دست فانی که در میان
می باشد معز ضرر مردم که کشته شود بخار بخار را سپرد و از او از کجا که در عالم عالمی ممکن آن را و اجازت
سلطنت موردی منظور نظر داشت چنانچه چند نفر از روسی آنگاه در راه برای بنای کار در دسترس امور
ملکیت و از او در برابر پیر پیرت در میان از او نیز حکم ملایم بش هزار نفر و هم شد که در مشورت را
برای شاه و از اجازت آن شسته خود معاضدت به بلع نموده با تمام داستان امور آن ملکیت
پرو از و هر گاه ای ایران راه فرمان با تمام امثال و از فرمان خود در مشورت ملایم و از اجازت بنای کار
چون وقت که در میان از پیرت بش هزاره حکم ملایم را برای افغان در اجازت و از اجازت
و ترکت محضر دشمنی که در از آب انقباض و در سخت بلخ را معز که کینه منسوب سخت حقیقت
حال در بین و از او در برابر و در و دو کینه منسوب و دیگر شک سرداری زمین و از او در اجازت و از اجازت
که در اجازت منسوب کشته او را با تو کانه و در استعداد تمام و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت
افغان که در اجازت و در اجازت کار بنای ایران که کشته بعضی از افغانه و از افغانی افغانی که در
معز که در اجازت و در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت
باز و در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت
کلیان را خبر و در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت و از او در اجازت

51

[illegible][illegible]

کشته اعلام نموده بودند که هر کس از ارکان در بعد از وفات ایام در منتهی یکی از انتم در محبت
تیز آن مودی بمقتضای میکرد و در وقت امیر حاج ایران نیز از زراعت شام مقتضای وقت
و خوشتر کرده بودند که عذر و دوا را در لی شلفی بجهت کشته معز کرده که امیر حاج ایران را از کشت
اشتراف پذیر فتنه شرطی که محافظین بستاند آنرا بر آید و ما یکساج حاج و هر سال حاضر بلکه
سازند و با یکی را با فتنه بایان عظام مورد و غرور را که امیر شسته بر سلطنت بندگان در کمال
امور را بایشان گفت که در وجه شتر قبیله اقامه دلایل بر این مکرده از فتنه و جنس و فخر و شایب
اضافه بر آنچه شتر قبیله در سالف زمان با طبعان مردم عظامیست بایشان مرحمت و چون مقدمه
تجسس و تبیین و کس بمعاذ شتر قبیله محاذیر ملکیه محال بود که کول شده بود و در کس عظم
بنیان مصالحه بود و لهذا برای مذاکره آنرا علیهم السلام خان بکلر یکی لرستان فیلی را بجهت
تبیین و در فتنه مصطفی پش و آفرینان ساخته و در عهده ماه صفر حضرت حضرت از زانی و
روانه در برابر شکت در عثمانی فرمودند **است در دیان و قبیله و کتب**
مستور و بجانب مستورستان و شتر قبیله و کتب
نویسنده خدای جز و کتب قبل از اینکه بنویسد که بخار شش یافت علی مردان خان شامی را
روانه و مستورستان و با حضرت با و شاد و آگاه اعلام ده شسته بودند که چون قبیله افغانه
مطرح نظرات بمطرح صوبه کابل و آن نواحی معز کرده که ستر راه اشتراف نمایند و آگاه
گاه نیز در جواب نوشته بودند این حضرت بصوبه در آن ناکیده و خزانه و قبیله بسیار بلکه
کو وید که در سر راه محافظت معتمدین فتنه را نمایند و بعد از مر حجت علی و آن خان برای فتنه
ماد او می محمد علی خان قولی را که سی و ده ساله آنرا که امیر حاج ایران بود بمبارت مامور
و با و شاه هایدن صاحب سابق را عاده و مذکور ساخته بودند و در ادای کار فتنه که افغانه
و بار سلطنت کابل آغاز قرار کرده بودند و فوجی از غاربان خیزد و نشان برای ستر راه و قبیله

الاعلام

آنرا بیضا بجانب قدرت امیر کشنده تا ناکیده است بمل آنکه که نظر برستی قدیم که ما بین هند
و ایران تحقیق دارد و از حد ملک تجاوز نکرد و سالان محبت را از دولت اند و از جزو دولت
محمود و مر اعات سال رعایا و امانی اند و دولت این چون امر می دارند و سر کردگان لشکر که
منزل محاکم چهار و نه فتنه را تا مشای که بستان اننا حربه ناخته و از آنجا با دولت مراغه
چهار و ده ناخته قریب بر سر زراعت و جماعت غلای را که در آن نواحی بودند و عرض تیغ و کشته فتنه
مال و کسب بسیار از ایشان بدست آورد و فتنه کشته غزین و کابل قرار میبند و در خدای خیال
معلوم میکرد و که از دولت عثمانیه که کارینه کسی سر راه مامور و مانع عبور و مرور و قبیله حضور
غیت غاربان بر اینکه ما دوز از خدمت اند شتر قبیله و دنگ که در مقام محترم قدم فرزند کردند و در آنجا
مکت و کجنگی را بعضی خاکشان و قبیله خلافت رسانیدند بعد از وصول این خبر محمد خان
رو بر مقام است برای استغفار خلعت و عده تبیین و در باره تمام محرم سال قبل بعینه با چاری از
سند روانه شدند و فرمودند و فتنه اشالی در آب کابل و غزین جاز رفت اما امر مؤکد بصدور
پوست که نیاید بر جمل موز در آن ولایت کشت نکرد و در جواب خبر بخان کابل و بر حضرت
کنز رسد محمد خان و از هند و ابلاغ نامه تا بایان کرده با و شاه و آگاه و در جواب
خامی از مرضی کردن ایچی قضاقل نموده او را مرضی نکرد چون کمال کامل از زلفش محمد خان
منتقضی شد در ادای محرم سینه برادر و صد و پنجاه یکت بجزی بعد از فتنه فتنه از آن
مؤکد خطاب بجهت خان و محمد و یافت که در وصول حکم اشتراف مرضی است که بر کجوب
که از دولت علیه که رکافی صادر شده بایست بعضی رساند حکم هایدن را مصوب
به نفر بیل و در از یکسند روانه ساخته کس عفت حرکت نسبت کوستان غزین
و کابل در قاطر اندکس بصمیم یافته و عهده ماه صفر که ایچیان مردم بر شخص و روانه آنرا از
فرمودند بر چاه علم ظاهر شما بجانب غزین در امر قرار اند و از حربه محرز که حد ملک ایران

بجاست تا صلیب نظر فرستد و مقاصدش معلوم نگردد دولت که در کاشانه او را خواست
و نه حضرت باب لعدو اصری از سوادان و بان بجا باری تین و نامه های یون بپادشاه
و ارجاء اظهار داشت بدین مضمون که قبل برین علی مرد افغان شالو بعد از آن چه علی
سفارت رسالت در برابر پسر پادشاهی در خصوص ستر راه فرار پسر پادشاه و ملک تبار
و از جانب حضرت نیز مقرر است که بطلب بمل آمده بود و بنا بر وعده آن پادشاه و پناه که کوه عود و در
قندهار گشته بعد از آنکه غلبه و غلبه ظاهر شد و یکی دیگر برای تجدید کرده روانه ساختیم حال آنکه
سال متجاوز شد که در آنجا ده گشته بجا آمده خبر در آمده و باید عود کردن و زمانه غلبه
بمل آوردن و بعد از آنکه ایملی را بر غزوات قان و سلف یکسال نگاه داشتیم و جواب کتب شما
در عقده متون گذشتیم همانا ناشی از غفلت و بیگانهی و منافی آثار و دستوری در بجا نمی آید
بود و بعلت در فتح و دستبرد قندهار چون دین و مقصودی که از افغانه با بران صدور یافته بود
زیاده بران مملکت هندوستان واقع شد و مضمون آن بود که البته پیش از اظهار مرضی خاطر
اندکسش می گردد و امید دولت را بر او خواهد یکدیگر میباشیم متوجه جنبه انجمن است
و بعد از پیش از اظهار چون مردم غریب از باب داب بر آمده بودند مسئول نوزاد گشته
اما مالی کابل قطع نظر از آنکه بایست و در درایات مضمون منتهی شده در عالم اتحاد
بین الدولتین قرار نموده شد از این واعانت بردارند در سعادت بر روی خویش
افغانه اتفاق و اظهار هم شقاق و اتفاق کردند چون این حرکت منافی طریقه ادب
با سدری حرمت بر مکتب نظر که بپادشاه بجا می آید که بین این حرکت کفایت و عقاب
تا دیب اظهار در آمدیم تا آنجا که بر غزای فایده نیاروی امید در بار سعادت طراز
آورند ایشان را بنابر خاطر ایجاد شاه و پناه مورد غلبه و شوال حسان مرموده مقرر
دیشتم که اصری مستحق حال حال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال حال ایشان

جنبه افغانه منظور می شود و باز همان دو سر بر منظور نظر می باشد و چنانچه در اسرار چند
نفر از افغان و در الملک کابل در پست ششم به روانه شاهجهان آباد ساخته شد که بپادشاه
نامه های بنال و کابل بیان بزبان مقال حقیقت حال را مضمون پادشاه بسیار حساسان
و بعد از ورود کابل بیان بکابل آباد حاکم آن ملک است از امان و پیش در راجع ساخته بپادشاه
که بجا باری میرفت و در میر و پسر نام افغان در عرض راه بقتل رسیده و چون محض آنکه
کلمات با حواله سپاه حضرت پناه میگرد و بعد از وی از افغان مضمون را بجا بقتل قندهار و در
ساخته در دو روز و نیم رسید افغانی بهر هی تا بند بر افغانی عازم که ستانامت جابریک و در و در
که موضع حاصل خبر زکمان مامور بر آب و غلبه و مسکن طایفه افغان بودند که هم گزین
نکرشان آن ناحیه بمل آمده و در غلبه و در غلبه و در افغانه و است بقتل جبال
کفایت جسته و بران رزم از با یکدیگر و آنکه کوه نوزاد و است بهاکشته متفق و مسکن ایشان
بپایمردی جودت لکه که بر سر کمان را مضمون در مکتوب ساخته اظهار بعد از آنکه خود را گرفتار
محاکات بکیران صدقات انفع و دستا قات خویش را مستغرق لطافت اندر بای آمین
میج و بدین بجزوی جودت لکه که بر سر کمان را مضمون در مکتوب ساخته اظهار بعد از آنکه خود را گرفتار
امان بود و متسل جسته بکمان را عاقبت و ماسع امتیست بپوشیده و همی سرگردان
در دمای افغانه با سلاطین و قلمرو و در مبادی و اقامه او در بار علی شفاخته خدمت در باب
اندکس علی را طایفه که شغلای خود ساخته جمعی را بتقریب بندگی این استان بشا همراه
از آوی رسانیدند و دست و در در آن مکان حرمت بپایه سر بر بنظر سر کوب بر سر صبر
و بعد کشتن بران با و در گشته و در پست ممر حادی اندل لوی نوبه بجا جنب گزند که
در خلی است بهر او و نور نوبت و در طایفه بر سر بستان جنت میرزا افغانه گشته
است و بن نیز محبت کرده در طایفه که با یکدیگر ماسع مضمون در داری پره افغانه و لیران

حضرت نشان با مراد سر بر سر سخنان ایشان عازم شدند آنجا به چون دشت در برابر
باچی کردن عازمان یکسان در مدخل ایستادند و ساری ایشان را در دوردست نشان
در مشول حضور و جهان شدند و آنرا که هر امری که مأمور به پیشه هزار جات بودند مقامات هر چه را
انجام و جمع انداد و آنرا به راسکند نه مان اشطام داد و در حین شش ماه دارد و در باغ
و جابگشته و از آن نشان فرجی بعضی قلعه جلالت آباد و قادیان که یکجا سلسل نشان که مرکت قبل بادل
و بران شده بود و مأمور گشته تا که بعد از آنکه مانع رفتن کابلان شده بود و فرار باقی اهل
آنها به طریق اطاعت پیور و در پنجشنبه بیستم جمادی الاول بقدم استقبال پیش آمده قلعه را
دادند چون دلد میر و کسب شیل از وقت در فرار کرده ایدست سقنا قهای محکم کرده و بعضی عظیم
مردان و دلبران سرکه کارزار فرستادند و با ساسن هزار ابرازم سباب جود و در بی سخنان
داده بود و قاضیان و ستم و ستم سخنا قهای در پیوسته آن نباشی قوی کس سراسر است
به سبباری سرخه شکست قاهر و در ستم شکسته حضرت در حال ایشان را عرصه تنج هکت
و زنان ایشان را با پیشه و گنوان دلد میر و کسب شیل از وقت در فرار کرده ایدست سخنا قهای
اسیر فرستاد ستمه بدکاره معنی آورند و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی چهار سخنا قهای
که در پنج خوشی جلال آباد ملحق است بحین آرای قدم برزد و در اثر شکست بهار و دانی اندیاز
هر کل زمین از آن دادی در انیت که ستمه دست سار و در کار خود را خشنود و بهای و در دشت
و قاضیان از آنرا بهر سخنا قهای و کاه ستمه در فرار و بی باقیان با شش شربت طاعت و در دانی مالک
و در آن چو درین اوقات که روایت حضرت آیات عازم هندوستان و سطر عبدالمسافت
چپش نهاد و دست خاقان کیچیستان بود خیال نصب بنین یکی از فرزندان فرزند کاهکار و شاهزادگان
اگر آه نهاده و در دانی مالک ایران از خاطر اندیشی که داشت که در کارهای امر
هابون بهر تفرقه و بهرست که در قاضی میرزا را که اگر در سرش را و در اوقات در سر بر کوه

بلخ نکل داشت ولایت آنرا کج نشان پات بهر خان نشان را بیکر یکی هرست سپرد و قوی از
خادمان را بهیافت و کجا که گشته و ضابطه آن ملک را مضرط ساخته و از آنجا که و با میان دارد
از وی حضرت نشان را چون بعد از وصول شهر فتح بلخ که هنوز موبک مایون در دوردست و گرفت
داشت و شب هزاره آمد و لا شرف نفاذ یافته که در آیی که آنرا چو نظر شمار از کار نمود و بکار کجا
باشند و نیز بهر قندهار گشته امروان ناحیه را مشطرم ساز و شاهزاده برونی فرمان را بهت انوار
و قبه آنرا ولایت بهرقت خان نام قاضیان که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت با سار کشت
آن ناحیه را به شرف نفاذ کرده مالک طریق بهریت شده شاهزاده آنرا بهت را فاعلی از احمد و عاکی
از قندهار و در دوردست است در آنکه ستمه در آورده و در آشنای کمال احمد مایون بشاهزاده واصل
گشته و یک یکی را در قاضی قاضی سراسر بهر دلد و مجدد و ملک و آلا با حضا و احمد در باخته شته هزاره
و در دوردست و طریق امثال گشته بعد از آنکه در کابل بنده و خود را در کابل گشته و در پت و چهارم حجب
دار و خدمت خدو کاهار گشته و در دیگر حضرت قاضی کبلی بهر طاعت که بلخ که در مرکت شاهزاده آمده
بودند و در ستمه تا چند روز آنجا که برسم مان از نظر آفتاب مان گشته شد و چون سببای
از ایشان در سفر بلخ بموضع احتفاظ و دلد و کبلی سببان نازی نژاد و اسب غایت و نیابت و در کار
ایران با قضا از غل و نصب بیکر یکان و فرمان دامن را بشاهزاده کاهکار و قاضی و در جمیع عرصه
مشعبان بعد از ظهر بدست مبارک ناکت در دشت هزاره و فرات میرزا و در غیب ستمه ستمه و دلد
سفر فرمودند که در عهد شاهزاده کی چقه را بهت حجب و بعد از آنکه با دوشای بهرکت از آنرا و کبلی حجب
مالک ملک نعلی که در حقه را بهت ستمه ملک لطوف است نماند و در دلد گشته ستمه رضا علی میرزا حسن
و با ناکت نشان روان بکانه بران ساختند و در دلد و کبلی حجب بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه
و در دلد و کبلی حجب بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه
شد و در آنجا دلد و کبلی حجب بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه بکانه

شک و در بخت بد و شتر در کس میثا که کشی مرکب مایون اختصاص بخشد ز مایون
در قهر مرکب **چونم بد** **ناصر خان** **در غر خفا** **در** چون از دولت علیه که کا میته صبر و درای مایون
 در سپاه او ناصر خان در عهد و پناه در سنگ حقیقت را شکست ساخته مشعل خردی می شد و در مایون
 که ایمان کابل نازن مایون خانم شاه جهان آبا و مشور رعایت از موقف آقبال و زبان و کلام
 ایشان با ستم ناصر خان و عهد و پناه ناصر خان بلا خطا با حق آلود از بد چه کرده امثال
 بر فرمان مایون بسته بر مرده خجانی و امن حرکت به تیز کردن انکس جکت پر از خنده و لولاه این
 معنی مپت هزار کس از افغانه خبر پناه در روز و راجه محمود و اجتماع داد و بجا نطف در بند خیر شگل
 در زند و روز و در ماه منزل موسوم بر بلخان مغرب بر اوقات انجم ادا و تحفه طبابت کشیده آغوش
 در مرکب هزاره میرزا که شسته خود طرف عصر از راه مشهور و هر چه بود که بسبب بار طبع در راه بسبب
 و گو با فوجی از غازیان جر و در اول نیز که در سپاهی و حربه و نیزم قتی ناصر خان ایضا و صبح روز
 دیگر که در ساعت از روز که شسته بود و سی فرسخ راه می کرده از بر اندر بود و آنجا که رسیدند
 ناصر خان از آمدن طلایه مایون خبر و در کشته نتیجه جنگ بر حوائت و صفوف لشکر که در کشته میثا
 سپاه بود و بر قلب ایشان ریخته در طرفه یعنی شکست حقیقت ایشان را بر آورده ساخته مع کثرت
 کرمه شفیق ناصر خان و لشکر ایشان مجروح و غبطه و لولاه امثال خیت و بعد از روز که آن محلان
 معرکه که در روز بود و بنده آغوش خبر مرکب الا میثا شسته سز و پناه در سنگ و انکس و کلمات
 نرفت پر و از بر و ما چه لای طفر شکست که فتر که دید و سخته مال افزا که در پناه در معرض
 سمع و اور و در آنسر که در آنکه چون جماعت که در جاده و لولاه که در البرز که سکنی و از زبان
 ساکن ایشان مشعل بر کوهستان و بخیل پر و دشت و راهیانی بسبب است و است
 جاده و محان یعنی اوقات از نورنا فرمائی پر و در یکدیگر طلایه که در آنجا میثا و از زبان
 بلکه و الا خانم میثا ایشان کشته و در آن شسته سخته و در آنجا مایون و در مایون اهل شفاق

۱۳۳۳

[illegible]

بیا بوس ما چون سر بلند شدند و در آنجا سرگردان قرار دادند و فرستادند به شرابستان بر وفق قتل
ماضی که نه مجده هر یک سرورند که از اردوی محمد شاه به دست آورده بودند و نظر افسوس نیند
از گرفتاران بزبان لوام استخبار بعضی اندک و بعضی بجهت که محمد شاه از دستگیر کردن آنان بایست
حسن کشید و همان مکان را که جای حکایت نامی حاجت خود ساخته و شرابستان را که در آنجا
و غری اردوی او کرده بودند بعضی رسانیدند که هر دو طرف جنگ است و زمین مسطح که نه بیست
نزول گویند حضرت آنکست قابل میدان جنگ باشد و چون راهی که با اردوی محمد شاه میست
مشو جنگی میست مرضی طبع افسوس نبود آنحضرت اراده کردند که به سمت شرقی اردوی او متوجه کشند
در طرف بانی است که ما پس از کمال دشمنان آباد واقع است و میدان بسیج و عرصه هموار و
سرور و صلب گویند و نیز در طرف لای عالم افروز نمود و اگر محمد شاه بمقابل آنجا که از آن
از همان راه است و به سمت شرقی همان افروزند و مرکب ما چون از دستگیر چهاردهم تا قبل از
طبع خبر از منزل حرکت دارند و خانه خاضع گذارند و در درختی اردوی محمد شاه همان که در جنگ
دیده خدام جنگ چشم نام را در آن مقام افروخته و حوزا چند نفر از دلاوران و غرض فایده تا نزدیکی
مسکرم محمد شاه جای که علمها و سید خدای ایشان نمودند و بویا و بهای جهان نورد و راه را
ساخته و پیشکش کرد و گاه ایشان نظر تحقیق انداخته و معتقد دولت بهر جهت فرمودند و تمام شام بوقل
اندک سید که بران الملک سعادتمندان که صوبه دار چند ملک و معظم امراء هندوستان بسیاری
و چهل هزار نفر قزاق و در بنگاله و استعدا تمام بزم اعدا و محمد شاه و اردو بانی به پیشانی افروخته
سپاه حضرت بنام مقابل او را مامور شدند که هر چه با اعدا میفرستند بمحاربتش و طرف اردوی محمد شاه
جولانچه قبول سپاه حضرت گیش بود که از گوشه کنار سرورند و گرفته می آید و در آنجا باز فوجی را که
بر سر مسکرم او فرستادند و چون در شب به یازدهم مایل از منزل حرکت و چون در خانه فوجی را
جهان آباد عاریت نادر بای بول میفرستند و به فاصله دار و مسجد که کوچه جهان کبری آغاز نموده

نقش

قشون حضرت نیز از اردو قول قرار داده شاهزاده افروخته و مرزدار استین فرمودند که از جانب شمال و غرب
تا حال کمال آید و ایت قرار افروز و دستگیر کرد و ما پس در وضعی و در بای قبول را مامور کرد
کردن نیز ساخته و با جمعی برای ملاحظه و دست و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند و در عرض راه
فرودانی که شب بر سر راه بران الملک سعادتمندان مامور شدند و بودند و در و خبر آوردند که سعادتمندان
در شب از راه خود را با اردوی محمد شاه رسانیده و فراموشان بعضی اردوی او رسیده و سید مبارک
از کسان که سبیل و راه سیر و غارت نموده اند و بعضی حضرت نیز از غارت اردوی محمد شاه گرفته
سخت شرقی اردوی او را با فاصله یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بر وفق امر از آنجا
میرزا را نیز قبول ما بول ملحق بر در آن موضع بعضی برای قرار کردند و در دوشنای آنحال سعادتمندان که با
که مستان از جنوب و مضروب به پشته تاراج کرده اند چون از مردم ایران که در حمله فیلش انجمنی را
بر ساخته از راه خود را که جنگ گشته خان ددان سپه سالار هندوستان با و اصل خان سردار قزاق
خاص بادشاهی و جمعی از خوانین عده با غایت او را بجا برآمد و قشونهای خود را دسته دسته کرده با
تو بجا خای سنگین چتر شلم و کین آنکست میدان جنگ نمودند و انجمنی از آنجا که عرق حمیت محمد شاه
او نیز با ظلم الملک که صاحب صوبه ممالک و کن بود و از عظمای امرای آندولت و قهرالدینخان وزیر
المالک و بانی خوانین و صوبه داران و جمعی از خدایان و فیضان مت و بستان و بنگاله و بنگاله
اشتهایه بودند و از جمعی که میدان جنگ بود با غرضان خود در پشت بر پشت حضور یافته
نموده بعضی سبیل شکر بر پیشانی و چپین طول سپاه انگره میفرستند و خطریا مدخل و گوشه فروری
که از آنجا چپین روزی بودند و فی الفرض جمعی را بصیانت اردوی ما چون مقرر و دستور بر آورده
درع و مضروب ساخته بر پشت کردن خرام سوار و قول ما بول مستقر صورت نصرانده میرزا و جمعی از
خوانین نامدار گشته و تو بجهای که روان را که میدان جنگ محل آتش نشانی آن خاص و برق آنکست
نشد در تحت لای شاهزاده حضرت ترین و مبارزان عرصه کین و تو بجا خای جلو متوجه میدان

جهانگشا در شاهجهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول لکبه نایون بسطند در ابراهیم خرد
همه جا رودخانه های پنجاب را تکرج بستند و دامنه کوهستان که نظر بابر بر آن گزیده
داشت متوجه مقصد و بهت در ختم ماه صفر کمان رودخانه پنجاب مشغول بر آب و مضر بخت
سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپهر از آب گذشت چون موسم برسات و شدت طوفان
آب بر وجهه خیر لطافت آن بخور و زرق را بر شاخه کجی لب کوه و اگر گشته بابر از طرف جمع
و افواج ظاهر بگشتی یکی بر در آغار عبور کرده چپ رود مرکب بریزد و آن طرف رود با شفا گذشت
چون و لشکر توقف انداخته در هفتم ماه ریح الشافعی بنا عذایی لطفت غذا با خرد و نیز بگشتی نشسته
از آب گذشتند با وصف اینکه همه را مرکب آلوده کرده و آن همیشه با گرمی هوا گداخته
استند و داشت که از شدت حرارت شغ نفس از طبعان باز میماند و در جوشش آب منبس در بر دران
متور تخته میشد و گویا خال صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود پنجاب در رکاب فروریخته
ملوایم خدمت پرورخته از آنجا حضرت انصاف یافت و چون پیش نهاد خاطر اندک آن بود
که بعد از فتح گستر هندوستان با انجام کار ترکستان و خوارزم که منع فتنه و آشوب است
بود بود از نذر لند از شاهجهان آباد بخارهای ماهر گشتی سارهای صاحب وقت روانه بلخ و خوارزم
فرمودند که گسترهای ملک منظر در ساجیل رود و آمو به مرتب و قبا سازند و آریات جهانگشا
و اردو آنگاه دشمن و ابرایقش خان با دوشه بخارا از نشیندن این خبر و در بکر خوارزم و گستر
ستغریب استخبار عیالات مرکب جابرین حاجی تو قاشی نام بمهر خود را برسم سفارت با عرض
اصحاب نشان بدر بار عودشان روان ساختند و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه
سپهر نمون و فرمان در جواب و بنفاد معقول گشته اهدی از ملکان در بار و انیزه اوردنی
ساخته و با دوشه فرورودانه و اعلام فرمودند که آن سلطان بک چون از خوارزم و قاشی
و نقاد و دومان جنگی خانی است غلک او و خیرت ملک منظر و نظر اندک و توجه جانب کوهستان

معهود

معهود و همه حیرت مند میباشند هرگاه با اعظم نوران زین مقدم فرمان بری پیش ابر بنیاد و آلا آنچه
در پشت آبی قرار گرفته باشد از قوه تعقل خواهد آمد و بعد از ورود و منزل حسن ابدال من محال گشت
کنون خاطر نوران بود که برای ایصال خیر فتح هندوستان و انصاف مرکب کجی نشان ابلجی
روانه ناکت دوم در دوس فرود در عالم قرب جوار از هوا و نظامیست لایست رسد بجهت پادشاهان
و نشان آید بابر فرستند سفار آن جا با در عینه از جانب احمد پادشاه دلی غذا و منظر و دعوات
طیور و تخان فیلی ابلجی دوم در دوس و توقف زقای او با شفا صبر و در سر مجده و نظر و انصاف درگاه خلعت
ها پس رسد لند حاجی خان چنگیز که چرخ بگشتی سول را به سفارت دوم و سر در رکب قرقلو گجا
با شکی بلوغت بیشتر و در ایامک روس نفیس و ممدای دور از دور و زمان جواهر و مرقع آن است
و خیر فیل برسم از نشان بجهت ابلجی حضرت پادشاه مسکند و ماه دوم و معادل آن برای پادشاه و خیر
کلاه و دوس سال در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه
ماه عقیقه شاهزاده رضا علی میرزا بنظر اوز رسید که بلباس سخان دلی خوارزم از حرکت و آلا جانب
هندوستان آگاهی یافته میرزاان را خالی تصور کرده و جمیع سواران و بکر و نه بکر و نه بکر
فراسم آورده و بر تاخت سر حرکت هر زمان دار و طغان و در حین که شاهزاده از حضرت اندک شکی
گشته غانم مشد مقدم بود و در هرات این خبر را شنید با قبی از غازیان بعزم متقابل و در حین
شد و ابلجی اس نیز از طرف پنج خنجر حریف اند بود و در اولان طرفین یکدیگر بر جبهه و در حین
از لشکر بایان و نظیر دسنگی از بکر شد و از نو و بر کفران و رود مرکب شاهزاده و جیش
معلوم ابلجی گشته و بکر بای حیرت من گزشت سمیت سپور در دانه و قلعه موسوم بقضا لا نرا
که ماچین است و سپور و دایق است و تصور و بطرح و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه
لجه تیر و شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه و در شش ماه
در سپور بود برای جگر بکری عال قله کبان با جمعی عریض قله و در شاهنشاهی در شش ماه و در شش ماه

سرب یاری که فخر بنیاد بر سر بست و غازیان بر روی طراز در آن کردن فرار بر خلیف بر گرفته و بیک
چو سینه دایلم با سب از همان جا بگشت و در آنک خود را بطلعه غاشقا که از قلع حمله نمودند و باطن فرود
اسب و جنود و همت سرب نیند و لشکر خود را در خارج قلع فرود آورده و عقب خیم اقامت کرد و
موجب بهایون آموز در همان جنگگاه بگشت و در روز دیگر بهیچ بر سر قلع غاشقا حرکت کرد و همت
از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه و مشرب تر کناری و بر آن کشته ایلم با سب نیز باقی ماند از روز
در جمع او بیکه و تو خمانه و پشت ناچار از دست نیز او بر آورده غازیان موجب خطر نشان با بار
آنحضرت جلوه بر بخت آنکه در آنک کشته بنیاد حضرت آنکه بیکه و اقبال بی زوال غاشقا
جهان دارد آنطایفه در از پیش بر داشته جمعی از ایشان را بیلدی بیشتر تر روانه و بار فاکر و فند
بقیة آنجا است که در ابل تا خبری و فیل کشته از آنرا فرار و قتل حضرت عول بسیار
عقاب نموده جمعی را نیز در انهای کرب و غم و تیغ بگشت و سر زنند بسیاری آو بر نیز و سینه
فرستاد و ایلم با سب او بیکه که در قلع محقق گردید و با و کان رکاب تابون از خارج قلع بگشت
و مرگشته فی الفور تمامی خیم و تو خمانه و افغانه و اموال او بیکه و جمعی از سرباد و عتبت بسیار
که در نیز حاجی و حاج قلع خبر نشین بر و ندر دست آورد و نیز حاجی را حضرت که در سب و ایلم
آسمان رفعت ترتیب داده از تو بهای رعد آوی او در دمان و عتبار نامی ستاد و نیز از غاشقا
نه شبانه و در برق خمن سوز بر توان و غامان افرو ز حال قلع که آن ساختند و اتفاقا آنجا بگشت
از چند جا بشکافتن زمین و حفر و خند و در قلع حضرت سب قلع کرب و دمان و عتبار با هیچ و حصار
درست که میان کشته غازیان جدات قرین و در آن بهم کین و بهای بر سرش گردیدند و ایلم
چون حفر در زرش نه در و در طبله دیدند و بیکه از روزهای او بیکه از باب سیمان در اندک و سب
ماه در و در کا جهان نه و ایلم با سب با حمله بیکه کشتی حفر در ایلم در و در دولت خود در ایلم مبدیه بار
خود بر حالت فعلت باقی در آن محل مبدیه بر و در و بیکه از آنست که در و در او را خوی خودی بار و خای
او بیکه

او بیکه که باو اتفاق و ششند از قلع در آورده و در وقت مصلحت حاضر شدند هر چند که هر یک
اتقانی و عذر و انعام کرده اجرای تیغ سیاست را بر پوشش زبون روان نمیکند و ششند از آن
توقف موجب برون در چهار شاه ایلم با سب همان شاه از سبایب به او توان بیکه اندک و سب
معتبرین او بیکه و انزوای مزبور در نهاده او را برده ایلیم و اطاعت و عت و در عین و عت
موجب قدس بجانب خوارزم در چارچو نیز و در نهاده و سبایب آنجا برای اتمام عت نزد ایلم
در نهاده او را بر و فند و موی ایلم با سب را عت و سب بیکه باکی مانده بود و در نهاده و سب
بیکه عدل آورد و او را خوی در آمده او با سب فخر از روزهای کشته که در جمع مباد و سبایب
بودند با سب سینه و دایلم با سب ایلم با سب نوا و در نهاده و سب بیکه که با سب طین و سب
در نهاده و سبایب آن امید و کت و بر و سب و طایم و دایلم با سب و ایلم با سب و ایلم با سب
یقین و مود و در سبایب امور ایلم با سب حکم عت و در میان او در نهاده و سب بیکه و سب
و سبایب از او دایلم با سب خود و سبایب طایم شافیه و ایلم با سب طایم شافیه که در میان سب
مسلطه دایلم با سب آنرا کشته ایلم با سب فخر از سب بیکه در و سب بیکه که با سب و ایلم با سب
سبایب ایلم با سب فخر از سب بیکه در و سب بیکه که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در
عال بر این مود ایلم با سب عت و سب بیکه که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در
سب بیکه که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در
بر آمده بود و در اطاعت و فرمان بری فوق طاقت آشنا بود و سب بیکه که در و سب بیکه که در
نمود بجانب خوارزم شافت این خبر که سب قدس رسید و ایلم با سب سب بیکه که در و سب بیکه که در
نمود و چون قلع مزبور بنایست مشهور در آن قلع او بیکه را در نیز و سب بیکه که در و سب بیکه که در
چون از دست تیر و سب که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در و سب بیکه که در
از دایلم با سب روان تر از آب و از آب ششند تر از سر میگذشت و سب بیکه که در و سب بیکه که در
او بیکه

الشیخ در باقی مرقوم مضامین خواهد بود ملک و ملک فیما بین خودی نخواهد داشت و هرگاه معزول
نمزد و کمترین مال را داشته باشد و بعد از آن ساری و در عالم دوستی و برادری توقع داشته باشیم که امور حسن
چون متضمن اصلاح حال مسکین بود و اگر حضرت نیز طبعه اسلام بکنند بر وجه اتم داخل فیصل باید
آن خود را در عفو اقیاع مانده چون ممانده در روز یک دو دست و کوشش حرفی گفته ایم لطیف حرف
عالم دوم در متوجه این مرز و بوم میباشیم امید داریم که **الله تعالی** بعد از ورود بان سرزمین در
عالم همان نوازی از طرف قریب الشرف آن دولت علیه امور معنویه در پی نکند و چون در فصل آن احوال
احمد خان کوهی نیز بر خود را باد نظر قضایای دختر خود برسم شکش باقیان چند نفر از کوفه کاند
بدرگاه مصطفی فرستاده کار و غنایان نیز قریب تمام بود آفتوزان را در محض با حرمه با جویب نامه در
فرمودند و در آنجا عطا یا خاص جناب **الله تعالی** که بزرگوار است این چند بر حال آنکه در چنین
موسم در میان که برف باران لطف سرشت نازل را از دست نداد و لا یقطع بنا رو و در شرف
سفید آید و رضای هواست بجای میگرد و در هر طرف مالک محرمه خدمت حاصل و نفی از روی مسئله
میگرد و بعد از یک صبحی زیاده در خدمت آنچه و گوید و مرکب آسمان شکوه در باب حضرت پرورد
ی بگونه کفایت نموده هر چند که در صحای صفای خود که سابق ذکر مفسد است در رضای رفیع و حال
امالی ایران کرده ایشان نیز از صمیم قلب خرم و در این که شده و بعد از آن اوقات برای مرید
ناگه حکم مژگند و فرمان شد خطاب بجای بگلر میان عظام و حکام گرام و است عالی مقام و
در خدمت کردنی چشم و امالی شیع میس و در اوقات مالک حق یعنی در کوهستان و در خدمت
در یک و سرگردان و در آنجا ناظرین در مورد متوطنین ممالک محروسه شرفی است خندان و تشریف
نمود و دولت ابدت کل آنی را خود در دینداران و ترمای کامل و بشا و صادر کرد و بدین مضمون که
چون شاه اسماعیل در سنه هجری شش صحرای خرمی که در کنار مغرب است و در میان اهل اسلام
قدح زاده و بر عمره نموده بنای است در رضای کدشت و با پیوسته است بسخن عظیم من پس اینی کرده

لوی اعیان و مزایا فرشتی که کفر در عهد سایش است رحمت کریم شده و خود و دمان
مسکین میوضیعت در آنند لهذا و شورای کبرای صحرای صفای در معنی که هم بر نام دهانه شایع
و حوام ایران از توپ امایان ما استعدای امیر و شاهی میگردند و ایشان خلعت فرمودیم که در
مسوالت ایشان معزول بقبول نخواهد شد که ایشان نیز از دست رضای که از بد و ظهور است پس
میان اهل ایران شیعین یافته کمال و در رضای شرف و در فرزعات معقله نام حق باطن امام خضر
علیه السلام پیش و ایشان نیز بر موقی حکم اقدس در شاد و مرخص ترک آثار مبتدع بدت در رضای
مزایا که جعفری کرد و بدند و در ای این ما نیز بر سر بر روی را بجا بر مسکن ما نفس اقدس نیز داد
تعهده فرمودیم که عود حرمه معزول را با طبع رحمت ملک درخت که عاقان ترین و سلطان ابرقین مقام
المرامین شریفین ثانی است که در روز القریب با دشت اسلام بر لود در حشام یعنی سالیان
مالک دوم اعلام و آن مطالب بر وفق مامول پذیرای تمام کنیم که مقتدرات مزبور و عیال
قریب اصول و در شرف بخای و وصول است و در موقت که راحت در بند مطلع ما چو زاریات فرمودند
و هر که که است با موزن و تحید و مزید آنکه که در برای اطمین خاطر حاکمیت مدار از عاقله اعلی
بجند و ثانی عاقله اعلی که بر تیشی و باقی علای گرام که در کتاب طفره و ثواب خاطر و عقل نور است
فیض نظر بر موزن و در مجال خلوت مستخدم فرمودیم همان مرتب سالی را معروض داشتند و علی
التمثال بتابید باقی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقت عز و عظمی و وقت که بخیر قبول این
معزز داشتیم از دست رضای محترم شد و در غایت خلاصه الفضلای الکرام سرزاد محمد علی باب
الهدیه و مالک محرمه را با طرا مالک خاقانی زاده فرمودیم که مضامین علم مایان را بسوی دور و
القادر ایشان نیز بر حسب اذعان و قبول مضامین و کثافت از مدلول آن مراد موزن و خلاصه است
و بشد و ذکر و تابع است **بسم الله الرحمن الرحیم** **الحمد لله رب العالمین** **والصلاة والسلام** **على سيدنا محمد وآله**
و محرم الکرام و بنای کتاب بر سر اصل واقع گشته است و اسمی که بر مرکب بر بنود را میبیند

باعث خست و خفت شاهنشاهی و انجام امور مملکتی و دین و ملتین و معادلت و محضرت
از آن مملکت گردید بعد از درود و سوگنهای بکرمانشاهان ابراهیم خان برادرزاده و مقتدر
خواری بسبب لاری حدود و گورستان درستان خلی نقین و فوجی از خازنان را با و
مامور و مستقر فرمودند که در حدود و گورستان آن وقت در آنجا گورستانهای و لایهت همه جا افرای
منصور مشغول نشاندند و بیکاشی بود با پاشای بعد از مرگم قریب خواری مرعی چپشته شدند
و چون که با بقا نگذاشته اند که در سال پیش منوجه خواریم بود بعد از درود و مروری
خواریم سرگردان که ال با اتفاق آفاق و الی نزد شاهزاده آمده متعهد دادن ملازم
و گویا بعد از طایفه ثبوت شده بود و بعد از چندی نصرانی میرزا ابو الطیر خان و ولد ابلیس را
بر جبهه امر اخراج پسگیری نقین و آفاق اتفاق را اتمامی و صاحب خیمه سیار کار کرد و پاشا
روانه خواریم کرده معادلت نمود بعد از چندی بعضی از پاشا خواریم با مروت متفق و آفاق
اتفاق را استغفار یافتند این مرتب بعضی از پاشا سیاه خلی نقین را که ثبت برادرزادگی
بآن حضرت داشت پس پاشا را خواریم منصور و در آنجا حرمیان ساختند که نگارند خود را
دید در سال دیگر خرم خیمه ثبوت عازم خرم خیمه می نمود و از ما بعد ثبت لاری و جبهه بجانب قلمرو
علیکر آنرا ششند و در آنجا **سپاهانی مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هفت هجری**
سلطان طارم چهارم و در جمیع خیمه ماه صفر بعد از غنای شش ساعت و شش دقیقه از منزل
ما بعد ثبت حوت بقدر حمل غل که گویا بعد از درود و گورستان ی چهار راند و شش
دست نهفت بر آنرا هفت و خاقان جهان آرای میج از رعد بر آذری طایفه کوسلزم
افغانی و گورستانهای بلند آوا ساخت و افرای قاهره زمین ساز برکت تالیش کرده بغیرم دفع لشکر
همین بر جبهه شش و چند و شش از آنرا و میج تالش را در و بر و بخور و جوش بر آید
سر عکردی از غلوه که گویا در سببی فی الحال سخت عریض بودای هر غلبت کشیده و چپا شده

شب از نیمه آردی بر تختان از غنای آنات و زردی در ساعت و با خطاط آورده اظهار کسار
کرد و منزل کنکا و محال فکر و مجلس خسروانی با هزاران زمین در بربت اتفاق یافته حش زردی
بعزیز زنی انقضا یافت چون در آنجا پاشا جمال ادغلی که از دولت مغربی سر عکردی
منسوب و در قاص میزد از جانب محمد علی نام زلفانی کرمانی که بعضی میرزا پاشا داشت
و در ابتدای کتاب بکویت احوال و رفیق بجاکت مردم که نشد و اعیان دولت عثمانی نظر
باحتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند و در آنجا حاضر اعتبار کرده بهر ای سر عکردی اندک کرده
بودند و ششکات بعضی از فلابات آذربایجان در ستاده عباراتی که زیاده بر حوصله او بود و در
درج و نقد جودات را بر کلاه خراج کرده بود و کوششجات فرمود و نظر رسید و هیچ ماده غضب نگذاشت
سلسله نهفت بهایون گشته و در حوالی ابریشم شدند و در آنجا بسج و نه تن سید که
سر عکردی برادر دولت عثمانی منوال احمد پاشا وزیر عظم سابق سر عکردی منسوب گشته
چون محمد آقا مستشار و الی ابتدا که برای انجام امر مصالحه بدر بار عثمانی رفته بود که در آنجا
نوقت داشت با شکار و وصول خبر از جانب مرعی البه مرامل مقصود ثباتی علمی مثبت و حکم جان
خطاب سوار ابرو ان اصدار ثبت که متفرق زعابای حدود و کسور گشته امرای که از طرف
روم بدست آمده باشند و حش ماخته بسر عکردی قاصد مرسله و با و از در ارتباط در آنجا سرور
فرمود و بر جبهه ثبات عل نموده سر عکردی سوار المیر و جواب نوشته بود که از مقتدرات صبح در پیش
من خبری نیست و من از دولت عثمانی مامورم که صفی میرزا را بر آورده و در ایران مملکت سازم
بعد از آنکه جواب سر عکردی معروض شده و خلافت گردید اعلام شد که آمدن او موجب
صدور آنرا میگرد و همان بدین پاشا که عنقریب ربابت بهایون بوشوق ملاقات او و صفی
میرزا بجهت و او را بخند و خوار کرد و بدین پاشا من عزم رایت نهفت بجانب قاصد فرشته
در عرض ده خبر کفاری سام که از کار به شش و ان فرار نموده بود رسید و هیچ اتفاق آنکه



بنحی که در حق و انصاف سال قبل مذکور شد سام بعد از آنکه لشیر و آن که ملک یافته منتهی شد
از او داشت که نزد کبیر رسید و از کجی حال کرجستان در و ظهورش خان مطلع شد و در روز
و خلعت سر راه بر او گرفته در بیت و چهارم و بقعه اهرام او را با چند تن زن و دستگیر کرده بقعه
بقعه فرقه‌ایان فرستاده این مرتب را بعضی اندکس برسانید و منور شد که کجی سام را که کرده
او را با چند تن از کوفه‌اران و دینیه نزد احمد پاشای عسکر بقا رسد و آهسته فرستد که چون صفی
میرزا نیز در نزد چهارم برادران مجبور یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از در و در آیات حضرت
آیات کعبه و کوری کرجستان مقدّم سکنت و دینیه معروض شده است و منتهی شد و منتهی
آن بر این سوال است که بعد از آنکه تحت اولیای دولت عثمانی عیسی محمد علی پاشا بنحی
میرزای ثانی فرار یافت از جمله دهری که در کادادجا بر بردند و سبکه خزانة مهدا بجهت احمد خان اچا
و محمد ولد سرخای و حاکم آنکه در حاکمانی و کد خدایان طبرستان محال در بند ارسال و نامه‌ها بایران متعلق
نه هر یک نوشته لبش از غمت باقی داد و اعدا و صفی میرزا نمودند و صف پاشای و آلی آهسته
از دولت عثمانی منتهی مامور با یمال خزانة و بلاغ فرامین کشته بعد از در و دجالی کوری ظهورش
خان که در آن و آلی و آلی کاوش بجا با اتفاق علیخان قلیچ بکار یکدیگر بختلید در آن نواحی در خندق
کین بودند و یوسف پاشا از راه احتیاط پشت بکوه و اوده میان جنگل پستخاق کرده و آقا
و عطا یا و دایا و خزانة را با جمعی از براه برده و آنکه در عثمانان نمود و خزانة منتهی که بکدر آسم
سپاهیکری و حرم نمودند پیش از وقت خودی را در سر راه متبدا داشته مامورین آن طایفه
حضرت عبور نداد و جمعی از ایشان را از تیغ کد زنده و غوی را نیز کوفه‌ار قید بسیار ساخته
تمامی دایا و خزانة را در دست او کردند و یوسف پاشا از استماع این خبر و ترس و حشت و ترس
و هشت کرد و بد فرار از غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم از پا در آمده و فاش پاشا
و بعد از آنکه جلوتکی این مرتب بعضی اقدس سید ظهورش خان در آوای این شکوشت

و بپای

بپسیرگی کار بنیل در بحالی مرزای پسرش و پسیرگی کاشت سرافراز شد و چون بعد از انجام پشما
سمت شروان امر جاپون با حضار حضرت میرزا احمد رسیده بودند و شاهزاده نیز بکوب آقا پسرش
آیات جهانگش از خود و کجی آن عازم مقصد کشته از بلاق کو که دیگر عبور و از شتر سنجی از پشما
در وضعی موسوم بکافتی بنده و غوف را که آهسته در و خجسته و در و نیم شهر جادی الاولی و موب
جاپون یکایب فارغ حضرت فرمودند و در خارج قلعه قاضی با پشما آیات حضرت آیات با جمعی
برادرش شد و چند دفعه سر عسکر و پاشایان باز و سام تمام پست بدو در قلعه در و دج که کینک
او که دند و دفعه جمعی از لشکر عثمانی قتل و دستگیر کشته و قهر فراری و مشغول قلعه و آری شد و در
و حرم محرم نیز با مایان در و در و نیم جیب دار و در و می معنی کرد و پس از طرف قاضی قاضی
و دستگیری حکم ترتیب یافته جمعی از خزانان با قیام نه به طرف عین کشته و چون احمد لغزی
جنگلی می بود جیب سر و فرمان با و شاه روم با قیامی از کتبه معادنت سر عسکر بقا رسد و آهسته و در
کار را بدین سوال بدین سبب آیات مجبور از قلعه بر آمده آهسته که بزرگ و دند جمعی از طایفه و آن
عسکر حضرت از فرار ایشان با خبر و متعاقب مامور کشته جمعی از ایشان را در عرض تیغ
ما فشد چون ایام محاصر بودند و اختلال احوال سر عسکر شد و با ف پشما بسیاری از لشکر
رو نیز آغاز فرار کردند سر عسکر از راه خطرات عبد الرحمن پشما نامی را با احمد آفندی گسریه
ما که در دولت گسری معادنت قیامت مومر و از طرف روم بود و چند نفر از لشکر کدگان آقا
با پشما نامی لایق بدو بار کوبان مدار فرستاده مستعد شد که حضور و این طرف را در و در بار
عثمانی حضرت و در بعد از آمد و رفت مکرر که این مسؤل در حضرت شاهزاده عیسی بنحی عسکر
احمد آفندی گسری بی با چند نفر از رؤسا و دانه در بار عثمانی نمود و چون موسم خزانة نزدیک
دندت سرمای قاضی معلوم و توقف مستعد بود و غله و آذوقه در جانب کشته و جنگل و فرور
و هشت کد و مرکب جاپون در و دوم رمضان المبارک از قاضی یکایب که به جای حضرت فرود

اتفاق و صحبت نموده در حوالی او رنج بخاطر آمده ملک فاحش یافته صبی کثر از ایشان
مقتولان بسیار از آنجا است بدست غازیان در آمده چون آنجا رسید و دیگر مجال
توقف در آن ولایت نیافته مساکن خود را عطف به غارت و بدینگونه خود را برداشته
بست که بچنان که در حوالی استر آباد واقع است فرار کردند علی بچنان که در حوالی حبشی بچشم
امور آن نوای برداشته دالی را در ملک دم خود درم منگن داده بموجب امر با بون عطف
عنان در ادانی که مرکب غیر زنی نشان در ساد صلیغ مکرری توقف داشتند و در ارض
فیض نشان که در بد بس حکم با بون خطاب با نظایع غرضه و یافته محصل تیس گشته که فرار
بموت که بچنان آمده اند هزار نفر از جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت برکاب فرستاد
خود بر سوار بر ترخانیه در زمزه ایالات بلوچانم علی و انقیاد قیام نمایند و الا مستعد
نبیه مجذوب باشند و آیات حضرت آیات از خود پس محمودی و سلیمان عبود از راه معلول
عازم فرغانه و از آنجا عازم میرزا را از راه مازندران و استر آباد روانه ارض اندس
ساختند و مرکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چاهایم در آن خطه مینشان کشیده
رنا و در و مرکبش هزاره بگذرد و استر آباد عطف به موت نیز بموجب فرمان عمل و در آن
مقره رفته از آن تسلیم نموده بودند پس آیت جهانگشا در دهم محرم الحرام سال هزار
و صد و پنجاه هجری از اصفهان منصرف و از راه رادکان در میان طبرستان عازم ارض اندس
و کج بر کج طی مراحل نموده و در طبع و تباهی و صحرای و در مشرق مقدس گردیدند و در **کتاب**
بازرسی بطنی با سال هزار و صد و پنجاه و سه هجری شب دوشنبه نیت دهم
مهر که بنی کاران در بقیع لباس نجوم با سر فاحش تعلیات انش با لواء المقدس طوی
با بطنه با بطن آرای مفضل سپهر بدشته سیسیمین و در بزم ملک چندین وقت
گذران نهادند و در لباس طهای کلدر زنی بر فرزند ابوان چرخ نیکی کشیدند و در بر جان

و انش

خویشید بعد از آنکه تمامی نجاست و دو از دود و قیقه برسم شکری خرمید خزانة و از آن قوای
نامیه در کلات جهان ارباب نشو ناگزوده از گویهای غلطان ششم دانی ابد از نظر مستجاب
سلکهای منظم در عتق و منقن و بر طبق عرض گذشتند و کجور ان طبایع از لعل و با قوت لاله
شقان در زمره و غیره و سبز و سبز که آنچه در مکان امکان ممکن بود بر ساخت کلزار رسید
از کلرای طبع عصره خاک ما بنا و ترص ساختند و ساز و جاری با نظار و لکری منع برودت از جگر
جهان کرده و پیران با لاک دست چنار با علم شاد و بر صفاست و دست و در اوراق کلزار بر صفا
نامنه کار شدند و بچنان ملک شاد و در آن ابر آوری برای طغای ابر آوری کشش فیه کافون
در حدود و مشرقستان فصلین قطره زان کشند و چش نوز و زنی در ارض اندس منصفی شد
چون سیر زان کلات و مهارت حجت آیتی که در آن قلعه هند آفرین و شکست محمود و زنی
اصد شد بود و کمون ضمیر نوزی بود و در حجت و پنج ربع اقل از ارض فیض نشان عازم
آنکشان و چند روزی بس سوز و دود و سوز را در بسته بعیش و غریت و نیشی آن نرنگت سوز
و اشتیاق آنجا برداخته و نوای نقد با حاصل بچکان و نفا بس مکرر که مکرر سوز را در اقام
جهان در آن مکان جمع آمده بود و معروض عرض در آمده بچکان امنای هر شب بار و معتد ان ذوق
الاعبار معزز و مرکب با بون از کلات عازم عراق و بعد از زور و بحال بر یک و بیض
لصبی تمام اقامت کرده چون با بلجیان باد شاه و بکاه خلق معزز و مؤلفه که فرجی را بکته
فرار و ادد و سوز و مالک خطه و خلق و توران زمین مامور فرمایند بنا بر آن سپهر
فان چاپش و چندی از آنجا بنین و سر کردگان را با فرج قاهره بکندت فرمود و مامور را
نه از کثایان روانه کرستان فرموده که بخارا رفته از آنجا بحسب مقتضای شتابند
سابقا سمت ذکر داشت که در حوالی معان بعد از نقل امر سلطنت مقتدر کن که مکرر مظهر
و غیره مطالب حسره که مذکور شد در علیه حضرت پادشاه اسلام بنایا روم خود کشیدند و نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي انام عيون الفتن بايقاظ قلوب السلاطين
اجري عيون الامم بين الامم بانطاس النفا والمناقرة من بين النخوة
والسلاطين واصلي محالهم ما فسد من امور المسلمين وذهب غنيمة ثلثهم بغير
صدور قوم مؤمنين ونزع ما في صدورهم من غل وحقود راوهم بايقاظ العقول
كما ورد في كتابه الجليل بايقاظ الذين امنوا وبقوا بالعقود وصلى الله على محمد
صاحب الكرام المحمود وعلى ابائه واصحابه الذين بدلوا في اصلاح الدين
عافية الطمحة واما **چون** در شورای کبری صحرای مغان که امالی ایران از توبه بایست
استدعای قبول سلطنت شدند تا بر او تکیه از بدو خروج است و سبیل صفوی است یعنی
در ایران عده میباشند و معاد است فیما بین روم و ایران باین تقرب ظهور و وقوع داشت
توبه بایست و از سلطنت ایشان نگاشتی و بعد از آنکه الحاج مکرز از آنکه پیشی شده
در خودم که هرگاه ترک است در رض نموده در هیچ مغلطه ایست امام بحق ناطق جعفر صادق
کردند محمول اسدول وصول مامل بایست چون که در ایشان حکم اندیش را قبول از حالت
سالفه کنول کردند چون علی حضرت قدرت اعظم سلاطین جهان را فخر خواتین و دران
خدا و بیدمان چشم خرم خورشید علم ناصر اسلام و مسلمین قانع الکفار و المشرکین
خاقان البرزخ و اتفاقا آن الجویان قادم آنچنین کشته رضین ثانی است که در دواقرین
برادر جهان داد کردند و برانجا پادشاه اسلام بنیاد خط است سلطان القناری سلطان
محمود خان مدانه طول خلافت علی در شش اهل اسلام تکیه اهل اسلام و فرغ مشغول
ترجیح بودند برای مزید الفت فیما بین اکثرین و نزع غرایب شود بین از میان
مزیقین و توبه بایست ماطالب حشر را که در دنا این سابقه منظور است از پادشاه
جاء مامل بعد از آنکه آمد دست سفر افراسین اکثرت رسا و در استیقای قبول و داده

بست آسمان چون در زم ساخته بودند که مطالب مزبور را بدستی و انیم بیشتر خون کش
که فاصل بر امری است در هر مرتبی فصل و انجام و چند سال که باین انظار که گفتند
می بود از کشت کشتن از آمد در رفت ایلچیان نخل دوی و چند صد افغان بناف و هر مرتبه
رابطه فردنی آیات جاء و جبال بعزم انجام مطالب معهود و بکتاب مکت روم برچشم میگردند
در ایران فتوری عادت نمیشد که موجب عرفت آنجا بیکر و دیگر و بیکر بعد از قضیه کل محمد
پادشاه که حضرت از سر مطالب معهود و در که نشسته کنول از مودت دولت عثمانی بنو خط با پار این
مرتبیه اعلام نموده با و نشاء مکن در راه روم نیز این معنی را منتهم دانسته لطیف آفندی را
که سابقا در خدمت مان درگاه معالی آمده بود مجدداً بکار برای بنای تحریک صلحا و رفقین
بشتر مطالبه روانه خدمت اخلاص نموده معنی الهی در معنی که سابقا در معنی برای مضرب خیام
عزیزان بود و باند قیصری وارد در دوی ها چون در از جانب پادشاه سکنده راه و بینه
مجلسی بجهت انضای دولت داده شد و بدو پس لطیف آفندی را در خدمت حضرت از آن
دشمن بعد از زور و داد و در بار عثمانی اعیان آمد دولت احمد آفندی که سبیل را که در فارسی از
جانب سر عکبر بن است اندک شش بود پایه و رازت داده بشارت مامور و بدار و تفتیس
سپاه روانه ایران در از طرف اعلی حضرت شایسته ای نیز مصطفی خان شاعلو و کاتبی
بشارت معین و تحت طلای مفاکاری موضع جلای غلطان که حاصل شان داد و جیب و بای
و پشت و خیمه ز خدمت که با خیمه ز کار بر برای می نمود و در زنجیر فیل قاتل که از تهاجیت
و غریب هندوستان بود برای پادشاه و آنجا با نامند و دست اندر دستان ارسال
داشتند در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و شصت هجری که مرکب بایون در صفهان
حرکت میکرد که برین راه مصطفی خان روانه ساخته مرکب مجدداً از راه یزد و کرمان
حطف عثمان بکایتیه بنان فرمودند صورت صلی الله علیه و آله که از آن حضرت فرمودند

ظهور چنین امری از جنان مستطیع و آن حرکت شاخص نبوده و دیگر در ادانی که از خود میبرد
افراز ملک درم گشت منظور شر آن بود که پس بنول جنان است به عت که بشود مژد و
امانی خاص پس بنابر عموماً باقی جان میزدی که برکت اکثریت از نازترین پا به برآی میزد
بر تیر بافتن قیاس پس سر از آن گشته بود اتفاق میزد که علی جان که احمد لوی سرور را
که خالوی شاهزادگان بود و بعضی رسانید لوی مخالفت بر آن میزدند و هم چنین امالی
شیردان حیدر خان است را که خود را متحول ساخته و در سر خای لکهای با نام قبول
الحال که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل کارش بابت سلسله بر داشتند قاجار
استر اباد هم با ترکانه متفق گشته سر بر سر کشی آوردند و نور این امور بدین تقریب
باجت شدت مآذ و در طوفان بسیار حش و نفرت نهاد گشته حرکات انجمن است
بسی افسار در هر مرتبه بسته باید لا یسبک شود با نظرین که حال مالک را در محکمه
حاضر میکردند و اندیشه او در سبب عظام موهنه اقامه خود عمل میزد و در آن یک از جانب
احدی نظر بر حکایتی با او قاعد شکایتی واقع میزد و نکاح که در ولایت دینی که نامی هم
نداشتند که قضای سر قیاس را در از با بر ملک کشیده از ماضی بد میگردند تا آن یکتا
بدست و پاک گشته هر کدام ده الف تپت الف که هر الفی پنجاه تومان بود و میشد از دست
چوب با قلمهای شکسته بای خودی میزدند و انداخته ضرب و تندی را بر ایشان میزدند
میگردند تا احوال و دستیاران خود را بفرمانده میزدند و نیز ناچار آنکه از توبل و شکایت
در هم شهر میخانه دور و نزدیک در ترک و تاجیک را دیده باندید است و سرش را میزدند و
شرکت خود حکم میدادند و کارهای میزدند که بعد در بوم آن کشیان کرده آبادی از هزار
دوم غارت کردند و کاف الوت میزدند و بعضی که نفرم رسیده است و از برای
دیناری همیشه در هم بود و انظار رسید میزدند و میزدند بی اسم و رسمی در سفر

فقی

بعضی بان حرکت کجاج خیمه میزدند و در حضور بی نان شب بعضی مناجات میزدند و
اسم ربی میزدند و اگر احیاناً احدی در مقام بخار میزدند و قبول آن کردن میزدند
الغرض طایفه کبر و شش میزدند و اگر برای استنساخ و با ستم عای و اسل العزیه انخی
کافیها دم میزدند و در دم بشما دنگاه عدم میزدند و نسل بابیت از خوف جان و جود
سید رضا بود و معروف یکتا بان ماضی میزدند بعد از آنکه تقصیرت در در از ضربت
سکه بر میزد علی اکسب کوشش معنی ایشان را قطع و چشمهای ایشان را میزدند
مقتولان میزدند برای تقصیر آن وجه میزدند و اندامها میزدند و نیز در کوه میزدند و بر زن
و مردی که دو جا میزدند و در آن میزدند میزدند و سبب نشان را بعلت نفر نام کون بود
ازین باز میگردند و خوشی میزدند و در از میزدند و از میزدند و از میزدند
بر کس که چون غنچه کمان میزدند بر کس که جانده جانش را پاک میزدند و میزدند
که شبان سردساران یک قبا میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
و اگر میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
این حواله از در شایان همسایه و از میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
بود بابت در دست بدست سر میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
معنی است و ناز میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
بجای این در حال از کجا اصول و مطلب و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
هر از در شکست است بعد از آنکه لا وصول نشان و حرم معلوم رای معدلت بر میزدند و میزدند
را که بجای هر دانی از الف میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
بجای اصل و حقوق تا بنده محفل گشته با پای میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
را عدم میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند

بعضی مصداق در آنکه نوبت ابوب در فرزند بام پاشان که گفته شد از پسران ایشان میباشند
ایشان هم بهین منزل در نزد ابوب فرزند ابوب در بزرگت بعد که شایع در بزرگت میباشند
در قراقرظ از پدر و مادر با او باقی بگردان شان بر جای بگردان این شایع میان سینه
بود که بزرگ زبان الهام بپایان با خاخری بر زبان اش میگذشت فانقرز انهارا انصدیق تحقیق
و در آن که در آن سر از کلاه صحرایی فرزند ابوب در و مادر و باطنی عن البری الله العالی
میگشتند و بر کلاه الهام با نند قصوری دخی در و در عقبه واقع میشد ایشان با نند میباشند
و خود را با نند تعریف نموده و در خط و حال جمال و لاری شاد و اعتقاد و شش افروخته بزرگت امیری
و بزرگت ساری میبرد و خند و صند از این خدایت بهیچ صبر اطمینان حرارت غلبه نادر میگشتند
نمودار را که میباشند او را که بهیچ نفر نمیداد و منی و سلمان را در میدان عشق جهان صفای
اشش افروخته و سوخته و در دیم حرم اطرام سینه هزار دصد و شصت هجری که از صفایان حر
که در بجانب جرفشان میمانند بهر ملک که او را در میزند که مناری از رز و سوس و سوس
چکانه مرتب میافت در آن اثنایانی سیمان نیز سر از اطاحت باز و نند و علی فلی لیا
که بر او در زاده و پرورده و نخل تربیه بود و با اتفاق طما سب خان عبدایر سر در کابل مامور
به چشم انجاست که در مختار آن حال آن سرکار است که میبای حساب آمد و نند از ضرب
و ششم نادر در مختار جسم سرشند و صد الف بسم علیقلیان و پنجاه الف بسم الکلام
خان ابوب و ششند و مختار ان تبصیر مامور و سر بزرگت برق و با و در آنکه ششند
علیقلیان چون میدیدند که عذر و انکار را در حرم خاطر مامور و سر بزرگت و او را بشنیدن
جوب و تحقیق صدق و کذب کار نه بهیچ سیمان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و کلاه
خان نیز که از نند و حال هرگز خیال چنانست بر امون خاطر من و شش بیه اتفاق حوالی باطن
و ظاهرش گشته بود و هر صبر در هر جامی انداخت در زدی صدق بر طبق اصداف گشته
همکار

سبک را نادر میگردید و از شایع چاه الف ابوب من خوش گشته او را در مخالفت با علیقلیان
خان موافقت نموده عرض داین بود که دولت کی از خباب نادر میبود و سلسله آن متفرق نشد
علیقلیان بستر سوسه سالار و صاحب بشمار دولت بشد و مالی الحال که از دوا میضمیر علی
قلیان مطلع گشت چون شش صغیر ششند مال اندیش بود و دانست که کار را در جاید و در هیچ
درخت نموند چنان دولتی بود که ششند ازین و در سینه قطع نمود از مخالفت کلفت
در صد و شصت و شصت و در آنکه چون علیقلیان خان مزبور گرفتار و ساس ششعلی و سوس
نفسانی بود نصایح خبر خوان طما سب خان بر طبع او کران آمد و طما سب خان را رسم
ساخته و است سبند و بر افروخت و در آخر خود را با طرف ممالک مشترک ساخته جمعی که از نیم
مطلوبه فاکتی سرکریان کنای میگشتند و کنار و کرد و ادی پیمانانی بودند و با عدل از
پرواخته در مقام علیقلیان در آنکه نند از آنجا که اگر در خورشان بودند که بکار و بزرگت اش
کرد و بنای گشتی که ششند و علیقلیان خاصه را که در قرق را و کان میخواست کرد بودند
با دست که در زاده و در با رض اندکس معزم خنده اگر در خورشان مصمم گشت در شب میباشند
باز و نیم جمادی اندکری سال هزار دصد و شصت هجری در منزل شش اباب و خورشان محمد
بک قاجار بر دانی و موسی بک ابروی خشت رطاری و قوسه بک که نند و لوی خشت را با نند
علیقلیان و متبید صالح خان قرقلوی امپوری و محمد قلیخان خشت را در لوی کشیک با نند
رجی از نند گشت چنان که پسران سر پرده دولت بودند و نیم شب داخل سر پرده گشته
با و شش را منتقل در سری که از بزرگی و در صغیر جهان نمی بخند در میان از و لوی بک
طغیان را ششند و صیقلان که این خبر شش را بخت از دوی انا بون بهم بر آنکه طریقت
افغان را در بزرگت با اتفاق احمد خان ابدالی که موافق و دولت نادر میبودند پس حقوق بک
آن او باقی سر میباشند و شش را شکر از دوا آغاز سینه که در دشت نیز جمعیت خود را ششند

ساخته با افغانه مجاریه بود و افغانه ایشان را از پیش بر داشته اند و از دوا
غارت کردند از آنجا که افغانه خندانند و به حقیقت حال را بطریق ایشان که از پیش
اکثر در هرست میجو و عرض کردند عقیلیان چون کیران مراد را در زیر ران خود و یکست
در زید و وار و مشهور مقدس و سهراب غلام خود را با طایفه بخنایاری و جمعی دیگر بر کشت
فرستاد و از اتفاقات مستحقین سهرابی از بروج کلات رز دانی در خارج حصار گذارند
از آنجا که آب برای خود می آوردند و غافل شدند و دانی را در همان مکان گذارند و از پیش فرار
اقبال بی خبر بود و اندام خود بی باطنی برده علی الفظه بیای مردی معارج تحت بر سر تفت
گشت و معصود و معصود و فاضل کلات و آن حصی حصی و فاضل اخذ افرین را که از
غریب کشته ای زمین است تصرف نمود و نظر آنکه میرزا را با فاضل شاهزادگان
کا مکارش بخیر میرزا هر یک بر سبی سوار و یکایک مرز فرار نمود و کاظم یکت برادر عقیلیان
که در آنوقت در کلات بود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخت و چون بر
ایشان رسید بود در محبت کرده و دست محمد چو که قوچی نظر آنکه میرزا بود و بتعاقب
و حقوق ملک و مرعات ایشان را منظور نموده و اما متعلق میرزا را از آن فرستاد و نزد
قراباغلی خویش خود را بتعاقب نظر آنکه میرزا را روانه و قریب باغی در موضع موسم بکوشید
میرزا را بر سر راه و نظر آنکه میرزا کشته کاری بغیر باغی زده و در از راه انداخته
خود به زحمت جمعی از فرزندان مروی در راه به نظر آنکه میرزا بر خود و در اکثره کلات
او کردند و رضا قلعه میرزا را با شاهزاده نظر آنکه او را دو اسفاد سوز و در کلات
بود و نزد او به عدم فرستاد و نظر آنکه میرزا را اما متعلق میرزا را با شاهزاده میرزا را باغی
اخذ شد و او را عقیلیان چشم از غدا و غلی پوشید و با پس صلح و رحمتی همی در غلظت
نداشتند آن دو برادر را که هر یک کشته از زباج سلطنت و پادشاهی بودند و در

مکه کرامت

میرزا مقدس کشتیری هر یک مقتول شد و سر را که در آن سال چهارم و سال پنجم
در کلات مشهور مقدس مجوس ساخته و ضربت او را مشهور کرد و او را مشهور کرد و او را مشهور کرد و او را مشهور کرد
استقلال او را در اخیر در وقت دیگران در کلات سازد و اگر اهل ایران پادشاهی قبول نکردند
خاقان مغفور جوخته باشد شاهزاده را که هیچ الحرام بلقیات سلسله جلیله نادر و
و در میان علیه مغفور است برای سروی در دست داشته باشد **پایان سلطنت عقیلیان**
در سیم خان و خانم نادیه عقیلی خان چون از انجام کار شاهزادگان و اهل دیار
فریغ و فرحنت ساخته و در محبت و خدمت عادی ایشان اکتفا در ارض اندیش مجوس کرده خود را
علی شاه و مادرش شید مکه و خطبه تمام خود کرده و در آن تاریخ باختره کرد و در نظر مسکوت که هر
پانصد هزار تومان بر نریزید با شد و در غزاین کلات موجود بود و مرادی جوهر خان و باقی حمایت داشت
که خردن از صاحب و عباس عقیلیان و هم و اندیشه و چندین قطار رشتن که کوهان حاصل
و فقر و در شسته آن بود علی شاه و تمامی فتور و او لب و جوهر خان و کسب نادری را از احوال
و نقل مشهور مقدس و در از حضور ان الله لا یحب المسرفین غافل گشته و قوای ان المذبح
کا فواخوان الشیطان نامشیده و نامشیده دست بتدبر سهراب کشیده بی مصرف و بی فایده
بر پشت نه فقر و خام و بهای شلم بخند و گوشت برادر را بجای سنگ و سفال بخرید و او را شل
میرزا ملک را به سهراب که می خدام نظام بخش کارخانه سلطنت خود ساخته و عیش و عشرت پرور
و اگر حسنیان برادر خود را که از او کو بکتر و از برادران دیگر بکتر تر بود و سرور و صاحب اختیار
عراق خود و باصفهان فرستاد و تمامی ایلات از پشت ربه و سایر ایلات عراق را آورده و باخان و
فارس جماعت بخنایاری که خاقان کیتیستان کو جانیده در مالکیت حرمیان سکنی داده و در دست
بافته کو جانیده روانه و اوطان خود شدند و اگر از خویشان بعد از آنکه مطالبی حرمی در آن حضور را
کرد و با زباج سلطنت و در از زباج سلطنت و پادشاهی بودند و در

ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قضا و قدر و غلبه ایشان از آنجا عازم بارندران و شهر ویز
بودند با بعضی از آنکه قشونهای خود را نزد ابراهیم خان گذاشته خود با پاری نزد علی شاه رفتند
اورا اختیار کردند چون سهراب غلام دارا بود و محمد علی به دولت علی شاه و حسن علی کلب و دود و اورا
در کارخانه سلطنت محل کار خود میداشت محمد علی بر آنکه او را مأمور با بعضی از سادات که در حوز
خان داری کوشش میکرد ابراهیم خان بی خیالات او برده او را بقتل رسانید و خان
دارا بکشته را با بعضی از سرداران که در نزد او بودند بانه بگری حسان بدنام الهت کشید
با خود و متعلق طاعت و پروردگار بلند بر داری کشید و بنگر خود سازی افتاد و بدست خان فکری
افشار را که اعدا العین کرد و دینار را بیک چشم میدید صاحب اختیار و راقی و ذائق امور کار
خود کرده عمو او علی خطاب داد و دست و تنه بیل کریمت شفیقای ابرو که در اصفهان اظهار
کشت کرمستی نمود و نزد ازاد دست داد و در امر سلطنت کرد و شفیقا نیز سلطنت چهل ساله
با و داد و آن شفیقا عقل سخنان زرق آمیز او را قبول کرده از جان و دل مدد معتقد او کرد و
و در آن اوان امر اصفهان قرق قلعوی افشار از جانب خاقان مالکستان سپرداری آذربایجان
مأمور و بنا بر بعضی بویست از علی شاه متوجه می بود و در ابراهیم خان از باب ضعف و کمبود او را نیز
با خود و متعلق و بکشت ساخته پرده از روی کار برداشته جمعی از متجذبه با افغانه و او را بکینه که در اصفهان
موجودند بهر که انشاء آن فرستاد و امیر خان و دله باریک خالی میبخت که در آن اوان
بکویت کریشان مأمور بود و با قشون ابراهیم خان بجنگش کرده و مغلوب و دستگیر شد
لشکر بایان کرمانشاهان را با قمار و در داری که در آنجا بود و دغا رست کرد و بان فاجعه سپید شدند
و ابراهیم خان از اصفهان آنجا که آمد و با بجان کرده علی شاه از زمینگی اندیشه ناک گشته از مادر
بعزم پیشه برادر حرکت کرد و ابراهیم خان هم امیر اصفهان را از آذربایجان احضار و کسب
معتقد و جمعی معتقد ساخته باین زنجان و سلطانیه قاضی فریقین واقع گشته و قبیله ابراهیم

علی شاه طریق اتفاق پیش گرفته در همان جنگها در علی شاه جدا گشته با بر ابراهیم خان طایفه
و بقیه قشون علی شکیست باقیته هر یک سر خود بر گرفته متفرق شدند علی شاه با نفر از باراندان
خود و محدودی از خواص اظهار آن که بکشت ابراهیم خان کشته شد و علی شاه را با باراندان
با بستاری برز و محسن نام که از جانب علی شاه عالم آنجا و بکشت پرورده حسان او بود و جمعی از باراندان
و او با شش هزاران گرفته نیز و ابراهیم خان او را و دود و چشم از بارانداری و کوبک و برزگی کشید
بجنگ سبک خان و اعدا العین برادر و برادر خود را که کرده امیر اصفهان عبدالرحمان خان را
علی شاه با جمعیت خود روانه برز و ابراهیم خان روانه همدان کرد و بدینچون امیر اصفهان را در
انگشت اختیار کلی بهر سید لاف سپید و برزگی میرزا ابراهیم خان از همدان حرکت کرد
در حوالی مرغه با امیر اصفهان جنگ کرد و با ذائق آنکه امیر اصفهان بر تمامی کاظمین
فرار و دغی بنا بر اعتماد که بدستی او داشت خود را بکوستان فرار و دغ کشید و در آنجا قائم
خان او را بپایانه دستگیر کرد و نیز و ابراهیم خان او را ابراهیم خان او را با سار و خان
برادرش در تبریز مقبول ساخت و بعد از این مقتضات ابراهیم خان را اصفهان را علی بهر سید
تمامی قشونهای خاقان کشورستان که در سر قدرت مالک آذربایجان و کردستان
و خوزستان و فارس بنیاد و در کرمان بودند با خود و اصف خان و او را بکشت با و چو متعلق
بی نهایت انعقاد و او چنانچه عدت لشکر با لشکریک حدود و پست برز و کس میر سید
چون شیخ دولت علی شاه از خط و صیغ کاتب ابراهیم خان سر بکر بایان بنی گشته و حریف
افعال ابراهیم خان آغاز خانه روشنی و کوبک بکشت مانند ستار سحر آفتاب خانه و شفیقا
نمود و حسان بکشت برادر خود را سردار و صاحب اختیار خراسان و با اتفاق علی نقی قوم
خود و محمد رضا خان فرار و لو بکر خان فرستاده مشورت داد که با بدستای عبرت
و استتاف متعلق بجهت شایع است و مار ابراهیم از قدرت و انعقاد و ممکن است خلق

اینک حضرت پسرسلطان منظوری بنیت شاهزاده بیست عراق فرقه نموده اورنگ سلطنت
 را بجلوس تاجون رفعت بخشند مقصودش اینکه در لباس عیسای خیرین مشرب معطل
 نقل عراق نموده فلک ثانی خراسان را مایل بخود ساخته در جیم سلطنت را بدین حلیه
 اوراد و خوانین اگر او در دست و مژدم امالی خراسان جلوس واقع خواهد شد او نیز اگر
 بر کعبه خود صادق باشد اعدا طریق موافقت سپارد پس یکی با یکی هندستان شده
 شاهزاده در اولت در او در دست و مژدم از قبول سلطنت تاجی کرده در مقام ابا و استماع در آنکه
 توانین در فرقه رفیع و رفیع جمعیت نموده عهد و پیمان را عیتم نموده ساخته یکی دست بویوند
 شاهزاده نیز تاجا مقتدر با و شاه کی گشته در نیم شهر شمال سال هزار و صد و هشت و بیست
 در افض قیمت با تونس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان اعظم تاریخ حلیه
 اگر ابراهیم خان نیز استماع انچه در هم شهر و نیمه احوام آنسال در تبریز بجا گفت بر بسته
 بر سر سلطنت نشست با افتد قلب که با دشمنی بنام خود زود چون برادرش از خرمین
 صدق معقول و لا تبسطها کل البسط فتعقد قلوبها محسودا عدل حسبه
 مانند رسم درخت شدن ز رسم بادوستی کرد بعطای اکاف والوف برنی سر
 و پای ملک تاج را بر پایه ساخت و این را اگر نامیدند لباط و دیگر گسترده بر خفا
 نواله خود رسم خانی و صدر نشین پشت بام دعوت و حکمرانی ساخته صاحب قدرت
 و پایه کرد ایند و این را تالیف قلوب هم نهاد **نظم** چون علم برنی اصولی ملک
 بر آید **نظم** همچو میتر هر جا وی بود صاحب پای پشند از آذر با کجایان با جمیع موز
 لغیرم معارضه عازم خراسان گشته مینه و آنخودق را با علی شاه که در کعبه همراه بود
 معین فرستاده بعد از زود و معتبرل سرفه سنان لشکرانش که هر روز کانه
 لبس ظریف زمان دولت بودند زهری و فانی در کاه سبش کردند بعضی در نزد شاه

و برنی با دغان خودست تا فخر ابرار شمشاد با طایفه افغان که با موافقت در زید بودند
 ناچار روانه قم شدند **نظم** قم در برایش بشد افغانه بهر شهر خراسان داده در
 کند کوب درخت در و بکاست دلپذیر بقصر مکرده قم را افزوده سترری ساخته و افغانه از
 آنجا از او جدا شده عازم قندهار و در عرض راه بهر دلاست که رسیدن فتن عارت نموده خراب
 ساخته پس ابرار شمشاد از آنجا عطف عثمان کر بهنای عی اوقلی بقلعه قلا بود رفته
 اهل او را مقتدر و حکومتی را بدربار شاه عی عیضه و پیشند و حسب الزمان شاهین در کجایان
 او را از دو چشم کور و در عرض راه خراسان شاهین او را ایداک ساخته با و دیده تا پناه
 دیار عدم ساخته علی شاه مینه و آنخودق را نیز با رضی اندکس بوده در زود و در و بعضا
 خون شاهزادگان با دیده کور سرد ز پیرا بدینی روان از عقب برادران دران و چون
 به بنی اعمام خود رحم نکرد و قطع صلحه را نموده بود بعضی **نظم** دیدی که خون ناحق بر دانه
 شمع **نظم** میزدان امان بذا که شب اسیر کند با صدق حاش کرد و بد چون غرض از نظر
 این کتاب بجای از فصل صادرات افعال و کیفیت احوال و ملک گیری و گزینشانی جهانگیر
 معقول بود و بهر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جمیع حشام از هر ریکی و از بار
 دانی میروم قلم شکسته رقم نمک شسته نهایت بر سپیل قصاص معظلات امور آن خاندان
 سپهر قلم از کا شسته خافه اظهار کرد و بد هرگاه صاحبی بهر مدقعات بعد دولت غازی
 و کیفیت آئین آن زمان که در قند و خمر افزون از وصله فایس و ضبط قلم بردن است **نظم**
 ثبت الکتاب ریح نازی بیون و تاجید جناس جان قادری بید افرا **نظم**
 محمد علی ابن طیف منتری اهل اصل در بازو رسم شمال المکرر سه هزار و دویست

چهل و شش هجری من انچه النبویه

الطیحه المودیه علیه السلام

الطیحه المودیه علیه السلام

الطیحه المودیه علیه السلام

حد - لایم
لا -

۲۲۲ در صومعه اسماعیل در صومعه

سید علی بن ابی طالب علیه السلام

در صومعه اسماعیل در صومعه

صومعه



تاسع نواد طاعون در شهر حرم اعظم

مارتخ افتاد در حرم عون بخون
۱۳۲۵

بکرم علی بن ابی طالب علیه السلام
بخوانم در هر یک از این دهستانها
بهر صومعه و شهر و ده

۱۲۷۵

اسم
ابن ابی طالب علیه السلام

نیلون

